

کتابخانه
مجلس شورای اسلامی

شماره کتاب

۳۲۸

سی شد
۲۶

بازدید شد
۱۳۸۱

۱۳۴۰

1 2 3 4 5 6 7 8 9 10 11 12 13 14 15 16 17 18 19 20

کتابخانه مجلس شورای ملی

اسم کتاب تاریخ نادر

مؤلف جبرئیل

موضوع تألیف مرتجم: ابراهیم خاندان امرالک

شماره ۲۱۲۳

۱۱۴۹

۲۲۸۸

مؤسسه ۱۳۰۲

شماره دفتر ۱۵۰۴۳

۲۲۸۸

۱۵۲۹

کتابخانه مجلس شورای ملی

خطی - فهرست شده

۲۲۸۸



10-11
12-13

W. G. G. G.
1871





تاریخ

فادر شاه که موسوم به طما سب قلیخان بود
است و شاهنشاهی عالیله ایران است با مختصری
از تاریخ سلاطین مغول که در هندوستان
سلطت کرده اند از تصنیفات جمس فریدر

۱۷۴۲ در سنه ۳ مطابق با سنه ۱۱۵۵ ه در لندن بطبع یافته
رسیده

دانا انگلیسی در سنه ۱۳۰۵ ه خاب جلا کتاب ابوالقاسم
خان نامرئک به فارس ترجمه کرده اند

دیباچه کتاب که جمس فریدر مصنف نوشته

است - از آنجا که این قبیل تصنیفات پیشه مطبع
نامه است در اقدام برداشتن این کتاب مزه خواهد بود
خواهد بود ولی در زم آت مطالعه کنندگان بانه
مبوهیدرا معل آورده ام و بدون تحقیق چیزی را ذکر ننم
اینکه معلوم شد و اصل الهدایات من به برده است این
مختصراً دیباچه بیگارم

فدحه تاریخ مغول از روز هدیسم تاریخ و فقه الصفا
وقعات برابر می . ما شرحها بگیریم . پادشاهنامه
تاریخ عالم بگیریم . و غیره نوشته شده است و در
این کتب در آخر کتاب مهور است و این کتب تاریخ

مشرق زمین و براب فرشتن این تاریخ جمع کرده ام اینها
 صحت آن محل بریده باشد افضل راجع باضع صفت
 مغول در پهنه و تنی قبل از ورود قدن ایران و آجی و نادشاه
 را بر نفس پهنه و تنی واداست از رور یک نغمه خط
 ایرانی چه شده است نغمه مزبور را **هوم فریز کول** پیش
 کارخانه انگلیس در **پلنه** براب دکتر **مید** فرستاده است
 در اینکه وقایع نظیره درین نغمه صحیح است شیئیت زیاد
 خود فریبی از ده ل در پهنه و تنی مانده و در او حضرت
 سال سقل با بعضی ایرانیها و مغولها و آنگا مراده و کجا
 داشته ام اغلب از قدن کنی **نادرشاه** مذاکره کرده
 اما تفصیل ادایل حال نادرشاه از یک نفر سخن نمیشود

در انگلستان است به فرسیده و خداوند لها
 در ایران اقامت داشته زبان فارسی میباید و کتبر
 نادرشاه شدت کرده است روزنامه وقایع احوال
 به از ورود نادرشاه را به هندوستان و کار آنکه در
 کرده است و ذمه توفیق بعضی از ممالک هندوستان را
 به نادرشاه بخش **سر بلند خان** براب **میرزا مغول**
 پسر **علی محمد خان** به **احمدآباد** فرستاده بود چون رابطه
 در میان آمد روزنامه مزبور را به من داد انچه

خلاصه تاریخ سلاطین مغول که در هند و تاجیکستان سلطنت

کردند و آنرا ذکر امیر تیمور گویند که کان شروع ^{شروع} شود

۱. امیر تیمور پسر امیر کهرخانی خان

و تیمینه خاتون در (۸ آدیلب) ^{۱۳۳۶} سنه م در زمان کهرانی

خانان خان متولد شد مولد او سده کسی معروف

به شهر سنبل در ایران واقع است در (۸ آدیلب)

سنه ۱۳۷۰ در سنبل به سخت سخت بدر نبرد در آن وقت

۳۵ سال از عمر گذشت بود در طرف ۳۵ سال ۱۱۱۱

فتح سنبل ۱۱۱ سخت بدر نبرد را شروع کرد

هزار فرهات بزرگ نبرد و مانند آن کسی نیز بود

ماوراء النهر - بدخشان - خوارزم - ترکستان

- تاجیکستان - کابل - نور - آرام ایمان صغیر

- شام - مصر - را به عقب گرفت و هند و تاجیکستان

را آ دهلی به عقب گرفت آورد در سنه ۱۳۹۸ مطابق سنه ۸۰۰

پیر سخت بدر نبرد تاجیکستان تیمور در (۱۶ دسامبر)

۴۱ سال سپهر و قریب سه پار بود به فرز بخت

دهلی نزد امید و ناتمام تیمور بدر نبرد مقتل بود

عطف آ بدر انفاد مقتل دید عطف خان بجانب عمان

نبرد سه سال و پنجاه بدر نبرد دهلی در سال ۱۴۰۱

بگشرد سخت بدر نبرد پار به ایله ۴۰۰ بایزید بدر

سلطان مراد خان در ۱۸ سنه ۸۰۵ پیر در دست آلوی

در کابل براد و بدر بدر بدر بدر بدر بدر بدر بدر

۱۹ بایزید و تپرس موسی را ایر کرد و بعد این هفت

۲۴ آسای صغیر بقیه اطاعت او و نامه در کله د

بدینه خطبه بنام تیمور خوانند روز چهارشنبه ۸ خویزه

۱۴۰۵ هجری مطابق سنه ۱۰۰۸ هجری در وقت درجایب خطا کبری

در گذشت نفس او را از قریه الهام ه هفاد و پنج فرسخ

به سمرقند منت و دارد به سمرقند را آورده و در قریه

ه خرد بمانده بد خاکش پرده عماین اوست ه هفاد

سال و یازده ۱۶۲۲ روز برد از او نه و تیمور جهانگیر میرزا

۲۲ سال در هیت به در سمرقند در سنه مطابق سنه ۷۷۵

هجری وفات یافت شیخ محمد میرزا نیز در سنه ۱۳۹۴ هجری مطابق سنه ۷۷۹ هجری

گفته میرزا میران شاه در سنه ۱۳۶۷ هجری مطابق سنه ۷۶۹ هجری

شاهرخ میرزا

بعد از پدر سقط یافت چهل و سه سال و چهار ماه فراوان

بود در ماه مارس سنه ۱۴۴۷ م - سنه ۸۵۱ هجری هفاد و دو

این جهان را بهر دو گفت سلطان محمد میرزا پسر میرانشاه

ببرادر خود میرزا اخیل در سمرقند پرده و در زمان سقط

شاهرخ وفات یافت سنه تاریخ کرده و وفات آنرا در تاریخ

تبر ضبط نوشته

سلطان ابو سعید میرزا

پسر سلطان محمد میرزا در سنه ۱۴۲۷ م - سنه ۸۲۱ هجری سنه بیست و پنج سال

از عرش گشته بود در برکت سقط نوشت در ۱۸ ماه سنه ۱۴۶۹

گفته ه هجده سال سقط و چهل و سه سال زندگان کرد

عمر شیخ مینا

تبره ۲۰ سلطان ابو سعید میرزا ۱۴۰۶ هـ - ۱۸۶۱ هـ

در سمرقند ستره شده بعد از پدر فرغانه - خوقند -

استروسان اسما کرد در ۷ شون ۱۴۹۳ هـ وفات یافت ۹۰۰

عمر ۳۹ سال بود

ظہیر الدین محمد بابری

تبره عمر شیخ میرزا سترین تاریخ سلطنت او وقعات بابری است

در خرد تصیف کرده است و ۱۳ فروردین ۱۴۸۳ هـ - ۱۸۸۱ هـ

بن بانه دلاکلی در ابدجان برت نمشت در ماوراء النهر

با سلطان خان او را بکد مانتا در هکت بود کابل - قندهار

- بدخشان - تخمین و مصافقات آنهارا ستمه کرد و تاریخ

به هندوستان لشکر کشید و در تبره به نیل مقصد مراجعت نمود

دفعه پنجم در اول ماه مه ۱۵۲۶ هـ - ۹۳۳ هـ نزدیک قریه نالپیا

با سلطان ابراهیم لود پی بجلیه و با دو اندو خوارا انگریزیه

دشمن و از حد خوارا سباز بودند و خوارا فیل جنگی همراه داشتند

غالب آمد تمام آن مملکت را با استغفار دکن و گجرات

و بنگاله ستم کرد و پانزده ماه و پنج روز بعد ازین جنگ

بر ساقه سکا و قریه تین آهوانان هندوستان برده

برد و بیسپاه بیشر و فیناس جنگ او غالب آمد و ۴۵ دسامبر

۱۵۲۰ هـ در جها پراخ نزدیک آگره کاز رود جها در گذشت

در کابل در سن ۶۰ سال و چهل و نه سال و چهل و یک سال

و بعضی سی و هفت سال و هشتاد و دو روز بود

حضرت آقا محمد هایدون

تبر طهیر الدین محمد بابری در ۲۴ مارس ۱۵۰۸ م - ۹۱۴ هـ

در قلعه کابل متولد و در ۲۸ دسامبر ۱۵۳۰ م در آگره در

سن ۲۲ سنّت در سن ۱۵۳۴ م بزم شیرفته مالو و گجرات

حرکت کرد سلطان بهادر بعد از آنکه در هنگو به هایدون سبّ

شد و مندو گرنیت عاقبت کرده از آنجا به چانپا پیروز

چانپا پیرو به کبایت و از کبایت به دیو گرنیت هایدون

خبر در کبایت اقامت نمود پس از آن مراجعت کرد

۱۵۳۵ م مالو و گجرات را به قیامت در آورده در

۱۵۳۸ م - ۹۴۵ هـ بنگاله را سخته کرد و در ۱۵۴۰ م - ۹۴۷ هـ

قبل از در خط گنات و شیرخان اذان او را در مجلس

بیرون کرد و دست پنجسال و پانزده روز با خیال گند این

تفصیل این واقعه و نیز برائی هایدون در ایران و عاقبت او کلمه سب

تبر شاه اسمعیل از دست آید آکبانه و پادشاه و لقبات اکبری

و تاریخ عالم و منتخب التواریخ کلمه مطهرات ایراد آن در

اینجا در جبه تحویل به مفره هایدون در اول سن ۱۵۴۵ م

- ۹۵۲ هـ قندهار را از هنگو میرزا عمر زینب کامران

بیرون آورد و در ۱۹ نوامبر ۱۵۴۵ م - ۹۵۲ هـ کابل را

از میرزا کامران گرفت و در بهار ۱۵۴۶ م - ۹۵۳ هـ میرزا بیان را

در بدخشان از آنجا هیدون خود را بکمران مستقل کرده بود

عقب و بدخشان را به قیامت در آورد و در ادای

۱۵۵۴ م - ۹۶۲ هـ کابل بزم هندوستان کرد

کرد در ۲۲ فروردین ۱۰۰۰ - ۱۳۲۲ هجری لاهور آمد در ۲۷ مه

پان ل به سرهند رفت در ۲۸ اردیبهشت اسکندریه

هنگامه او را سندی بدفت سکندریه و امام شیرخان د

۳۳ شعبان او احمد بود در زمان سلطنت پنجاب

داشت بعد از سلطنت خان دم در انتقال زود به تمام مملکت باین

بودند و کائنات فرمانده کرده نام فرما سکندریه

در ۲۴ فروردین ۱۰۰۰ - ۱۳۳۴ هجری هاپون در این زمان

در کنگر بود چنان مرفون گردید چهل و نه سال و چهار ماه

دو روز زندانی و بیت و بیخ ل و دد ماد و بیخ روزی هفتاد

جلال الدین محمد اکبر

پدر نصیر الدین محمد هاپون در ۱۳ اکتبر ۱۰۴۳ - ۱۳۹۱ هجری

کنگه را مردم
اردیبهشت
میگویند

در دریافت بر داد و فقه امرکوت ۱ - در ۱۳ فروردین ۱۰۰۰ هجری کت است

- ۱۳۲۲ هجری در کالافور لاهور پنج خط بر سر گذاشت

در آن وقت سیزده سال و چهار ماه در محرم گذشت بود ساهین

او را پادشاه عظیم بن و نیز کردار کرده اند نیز کت است

نیز از فرقات او بریاد و کت است تقریباً تمام هند وستان را

به قیادت و با آمد تفصیل این فرقات در اکبرنامه د

ابوالفضل دبیر وزیر آن پادشاه نصیف نموده در

حکایات اکبرشاهی در منتخب التواریخ ملاحظه فرمائید

بیت عظیمه در پیر پادشاه تمام بود باین تقابین

تمام ادیان از مرقع آورده بودند در ۱۰۸۳ - ۱۱۹۰ هجری اکبرشاهی

پادشاه پورتنال درشت و خراش نمود در همه ایشیل

و در تیره را بعد از فارس بر آن او بفرستد و نفس را بر آن

معلم نزد سب بپوشد براه که گنیش مردم به **شاهینو کز او**

و **سنگ فرا نیتش کز او** معروف است داشتند

که این گنیش در سنه ۱۶۲۰ - سنه ۱۰۱۱ زاین فارس آمده بود

ترجمه از انجیل برین زبان به حکایت نغول تقدیم کرد

ترجمه به اکبر شاه فرستادند نیز انجیل را نیز با ترجمه

کردند بعضی از مکه که گمان را طمع برین نامه مطرب

باید که از ترجمه است اللفظ آن گفته میزد

ترجمه نامه شاهان به فرانسویان فرنگ که از زبان

انگلیسی مجدها به زبان فارسی ترجمه شد است

همه و سبسی مکتب حقیقت است و شایسته نفهم از

ساخت مجلس بیرون و از فادیه اندام بنیان نفس نهاد

بسطه زمین و محیط آسمان گنیش فستق از عراق فلفله است

و فغان غیر سایر راویه فلفله از بصره است گفت او که

و خلق عالم را بضمم فوق بعضی مصدر نمود و آن گنیش بزاد

را بر آن سه هفتین میل گنیش فلفله فرمود قادیان و سواد

عین و حجت را گنیش است و بقر فرغ از ما مندرج به جمع

داشته و در دوا معدود پدید روع بفرغ کرده پیام بان

و بیغیر است نموده و بهراط مستقیم و به است فرموده آن

برودان و اندران و عالم اسرار ضیفه و کلاف و این طیفه

درین هفت و دین فلفله است و نموده عالم به پدید

مکتب خانه فلفله و حجت و بنیان آن به میل و برد است

بر چه در شعاع محبت آید مایه بقا آینه برینه و زلفیت
 افادار به ع پرگزیند الله لیس زنده شین و هر قدر این
 محبت و دوادین سیدین با عدل و داد خورش افاده
 زیاد و نواوده آنرا به سبب آئین بر آدم است این
 همراه میده کنن ضمه این بوده است و سببه سیدین محبت
 و داد و تیسره بانه سیرنج و اسرار با این عباد نامیم و عطف
 بسیدین عطف و استین و ام نام و نفاوه و دان عطف
 اونه برینه با عیضت بود هر از انداز کلمت سینه
 فتح و از عقاید سینه اس ۱۱۰ ملت مع گردیم و ذات ملکه
 صفات ستم از تصیف و تریخ است و با طرب
 جوار این بود ه انداز عقده سورت از هم اسر روزگار است

درین شدت سخن بسبب مایه میده و عطف سینه
 از مقلدات بر طغیاء ستمه و مراحت سورت آید
 حیران مده نمرد هم یقین است و المراحت نصف الله
 امیه خانت و عواره و رفع باب رحمت خورش و نور
 آکنونات فاطمه لطفین مستر نماند اینه بر این و بار
 آن عیضت سرفت و ۳۳ مل و فضل مل و نام
 امصار و در جمع عصار نظر به عقیده و در ۴۰ م تر و عین داره
 متفقه و ۴۰ م فانی لب به ن و با ع قدر و زلفت بر ارد
 ازینست و عقده سف و نطف و بر این ترا سبب مختلف را
 عقیده حین است و بیافته ساقه و با برات ذوق
 خود این عالم ناست گیمه و با عالم به دست اینه نماند

فحمد الله ثم حمد الله وباركته ثم فعل بشيئنا
 في فضل امرئ ولفظ من نيز معرفت تابع و حاجت
 مل و بعد از آياع و فرآن بردار ما نموده و بعد از آن كندن
 فاهل مزل گتر و نظرت نظر حقيقت بردار آنت و بعد از
 و اندازه بيدر با هم فرآن بران خود نيزم يوك نيم
 و از رفتار و كردار با هم لطفت رحما و بياي خود و كتر
 باشه و هم ما را با همانه و در تمام هركات و كلمات فرآن
 حق را در مقصود خود قرار داريم بر جنبه مردم بر حسب
 عادت ما نسبت آيا و هدف نموده به تقويه انا و جدينا
 ابا شاعلي امة و انا على انارم مقتدون به نه پيرو
 ان مردم نره اند مقصود ميدند و از لذت ايش حقيقت

و ادراك ان ملكت فاعل عقل است مردم سرمانه
 عليهذا و بين اوقات شريف با مكارر بنيف تمام نماييد
 ميكنم و از هجت اينصفت آان فايده ميبرم و لكن چون فايده
 است در مقصود و نقاب هفت نيزان محراب است فيج ازان
 بعصفت نمون ميبرم و شخص ما همرا را گيل نماينه و باطل
 باين داننه ب هر معن دليل باشه
 و نيز بسع ما رسيده و كتب مقصود دريه و انجيل در انجا
 و فارس ترجمه نره از انا يكتاب و غير و فايده دان
 باشه و در ان مملكت يافت شود بران ما انفا در نماينه شخص
 استقام روايل محبت و و داد و تشيه بخيل بيرخ و استاد
 دست مردم مبرو و ما هم نموده بجهت سيد مظفر را شيب و سويل

مراحم نموده بپشت نامرد مردم شفا بخشید

خواجه کرد بیانات او را با جمیع درجه اعتبار باینه و پینه ابراهیم

مراجهت را پیشتر ببارید و بعد از مراجعت الهی

اکبریه روز سه شنبه ۱۳ اکتبر ۱۹۰۵ - ۱۰۱۳

آگره ابن دارفانی در گذشت زمان طقس جهل و لغو

سال و هفتاد و یک روز بود در بقره مکنز

در روز گردید او را در انقراست سلطان سلیمان

جهانگیر . سلطان مراد در ۱۵۹۸ - ۱۰۰۶

افراط در سمرات وفات یافت سلطان دانیال در مانده

بارد در ۱۶۰۳ - ۱۰۱۳ در گذشت در شهر اکبریه

شاهان دلاور . گونا و بیگم . آقام بانو بیگم بوده

فوء الدین محمد جهانگیر

تبر جلال الدین محمد اکبریه در ۱۹ اوت ۱۵۶۹

سنه در فتح پور سنه گردید در سلطان سلیمان

در ۳۱ اکتبر ۱۹۰۵ - ۱۰۱۴ سنه بن سی و شش سال در آگره

بیت نیت و لقب و اسم فردا فوء الدین محمد جهانگیر

گذشت بعد از بیت و در اول و شش روز طقس

مراجهت از کیمیر به لاهور در ۲۷ اکتبر ۱۹۲۵ - ۱۰۳۱

به مرض سینه وفات یافت خواجه اشراق لاهور برده

روز گردید این پادشاه بپشت عفر و مقدر حسن فوج جهان

مکه فرد بود برین سبب در اول آفرطس به فرد او

در مملکت آریه پسته در امارت مملکت در اول

این سکه را بر شاهانه نهادند با خاندان او را مقیم نمودند

و در سکه پادشاه را بر آن داشتند و بر طرف رسم مملکت بود

و باره سایر فریفتنی او را به مقامات بینه رسانیدند

جهانگیر نور جهان خاست سزای پیر جهانگیر راه

بیزاده بود سبب بیاد و حدیث او ازین بود و در خردی

از شهر اوش **سیرافکن خان** به عقد سزای در آورده بود

و چون **سلطان خرم** ارشد او را در جهانگیر زبانیست

و در وقت پادشاهی کریمش **ذوالنور** **سلطان شجاع**

اورنگزیب و پسر فضل زرد نور جهان برنده **آصف خان**

پدربنی خرم **امدادت خان** بر آنست خیال مکه و حقیقت

ممنون روز **سلطان داد بخش** پسر خرد را بر سر سلسله نهادند

جهانگیر پیر در دهر داشت از دهر **راجه پونداس**

سلطان نایبکم در سنه ۱۵۸۶ - ۱۶۱۰ **سلطان خسرو**

در سنه ۱۵۸۷ - ۱۶۱۰ سزای را در اینها میل پادشاه

سلطان خرم پیر از پیر خرد در پادشاهی بود در سنه ۱۶۰۱ - ۱۶۱۰

خردا مردم ساخت **سلطان خسرو** نیز در سنه ۱۶۲۲ - ۱۶۳۲

در محلی روزی پسر سزای از دهر **خواجه حسن** **سلطان پروین**

در سنه ۱۵۸۹ - ۱۶۱۰ سزای را در دهر **راجه سوداوندک کبوداس**

بها با لوبیگم در سنه ۱۵۹۰ - ۱۶۱۱ سزای را در دهر

راجه اود سنگ در سنه ۱۵۹۲ - ۱۶۱۰ **سلطان خرم** سزای

سزای در جهان بر سبب نعت و **شاه جهان** لقب بریده

او در پیر **جهانگیر** **سلطان جهان دار** و **سلطان سهریار**

ازین ماده نیز برد تمام بوده در سنه ۱۶۵۰ - سنه ۱۰۱۴ قمره

یافته شهریار دار نوز جهان در برین واسطه برابر

سخت ادکارم کرد و صیغی نمود در سنه ۱۶۳۷ - سنه ۱۰۲۷ شاه جهان

نبرد بدین شهریار - داد بخش و در سنه ۱۰۲۷ سلطان انبالا

(کتاب سب - هوشنگ - ظهورت) - قلم سینه

شهاب الدین محمد جهان

تبرسم در آیدین مهربانی روز چهارشنبه ۲۱ نوامبر سنه ۱۵۹۳ - سنه ۱۰۰۱

سنه ۱۶۲۸ - سنه ۱۰۳۸ سنه پن سی دشمنان

در آرزوی جنت رفت در سنه ۱۶۴۷ - سنه ۱۰۳۸ سال سوم سلطنت

۲۹ تاریخ

بجای از آرزوی به زحمتی نیر داده شاه جهان آبادش

انیم و اما در گذر رود جهان الله و قصر ۴۲ نبار

با اینها و صفات دیگر معجزه از **نیا هکت - رویه** که

ششصد و بیست و پنج هزار **نیر** بود ما تا حرفه نیر

سوال و چهارماد و **هیجه** در سنه ۱۶۳۷ - سنه ۱۰۲۷

سلطان **دانا سکوه** ادا هس کرد بعد بر تریس سلطان اوزنگ پنج

اورا معزول در سنه ۱۶۳۷ - سنه ۱۰۲۷

۱۶۹۷ - سنه ۱۰۷۷ بن هفا و چهار سال و **نیر** در سنه ۲۱ نوامبر

در سنه ۱۶۹۷ - سنه ۱۰۷۷ در شهرش جهان آباد یکم در سنه

او برد نفس ادا در سنه ۱۶۹۷ - سنه ۱۰۷۷

در سنه ۱۶۹۷ - سنه ۱۰۷۷ **مهد علیا** که در سنه ۱۶۹۷

برده در زمان این پادشاه سلطنت بنامت آباد در سنه ۲۳

داشت ۲۵ سال از قرار تفصیل ذیل است **ذحلی** - **آرزوی**

لاهور . اجپیر . دولت آباد . برار . گجرات .

بکالہ . آلہ آباد . بہار . مائلوہ . خان پور . آوہ

ملتان . اوہیہ . کابل . کشمیر . تہہ . بلخ . قندھار .

بدخشان . ننگرانہ . کلانہ . مالیات این مجموع قریب

پنجاب و پنج گورہ لبرہ کہ (حد و سبقت دینج گورہ توان)

بیرون پنج ^{آسی} آیت امر فرود **شاہ جهان** بہ مملکت افروز

تہہ قرن اوہ ^{۱۶۴۷} - ^{۱۰۵۷} **سہ** مہاجب دادہ بہت

(۱۱۱۴۰۰) **سوار** و **پیادہ** بود اوہداد او سبقت دبود

از سکہ **مہد علیا** و **مہر آصف خان** بہ **احمد بابا نو بیگم**

پہت **تہہ** و **ہار** و **مہر** و **راست** **حوالہ** **نسا نو بیگم** . **جوان** **آبا بیگم**

سلطان **والا سکروہ** . **سلطان** **شیخاچ** . **روشن** **آبا بیگم**

سلطان **اوزنگ** **سرب** . **سلطان** **امید بخش** . **شیرا** **بابا نو بیگم**

سلطان **مراد بخش** . **سلطان** **لطف** **اشہ** . **سلطان** **دولت** **آفرین**

از **مہر** **مظفر حسین** **میرزا** **نزار** **شاہ** **اسمعیل** **پاہ** **ایران**

برہین **بابا نو بیگم** ^{۱۶۱۱} - ^{۱۰۲۰} **سہ** **تہہ**

محمی **الدین** **محمد** **اوزنگ** **سرب**

پرہم **شاہجان** **بزد** ^{۱۶۱۸} - ^{۱۰۲۸} **سہ** **تہہ**

داد **افزہ** **سہ** - ^{۱۶۵۷} **سہ** **سلطان** **دانا سکروہ** **بہ** **خان** **لطف**

پر **خرد** **شاہجان** **را** **مجرس** **سخت** **اوزنگ** **سرب** **چون** **دانا**

چون **دیہ** **سبقت** **کتر** **کرده** **و** **چون** **و** **اندر** **ہار** **حفظ** **حق**

پارہ **خرد** **مراد بخش** **و** **اندر** **را** **جد** **آباد** **بود** **پہر** **سخت**

وہ **سلطان** **مراد** **سراحد** **فرستاد** **و** **اندر** **درخواست** **کرده**

د باقر در **اوجین** بیت ایالت **مالوا** هردا بود

برانه در ۴ فروردین ۱۶۵۸ - ۱۶۵۷ **بیت پنج هزار** سران

اوسنگ آباد **دکن** حرکت کرد و سه تن در **په خود سلطان محمد**

ماه قبل بی بی زخرد فرستاده بود و بیاید در **اوجین** مدتی

مزدند و با بقی **ما کمالا چه جتویند سینگ** و **قاسم خان**

د انکرف دارا سکوا به مقامه مامور بودند **هنگامه**

بیت فاضل دادند بعد ازین **مکه** روج **دهلی** در حرکت

آمدن در **همدان** **کجو** نزدیک **آگره** قدرتی سلطان دارا سکوا

به لاهور فرار کرد **اوسنگ سب** به قلعه **آگره** ورود

مرد بیاد خرد **مراد بخش** را با وجود آنکه - **قران** قسم یاد کرده

بود به مخالفت فرزند گرفتار کرد و در ۲۰ **دولت** ۱۶۵۸ - ۱۶۵۹

در **نهر خمر آباد** به سمت **نست** بعد از آنکه **دهلی** را تصرف

نه پر خرد **شاهجان** را - **آگره** فرستاد و **انجا** **محمد** **بزرگ**

۲ **شافویه** ۱۶۵۹ - ۱۶۷۰ **بکاله** رفت و در **آباد** در **عمل** **میرام**

به **کورا** برادر خرد **سلطان شجاع** را مغرب و **میران** کرد و

بازدم **مه** ۱۶۵۹ - ۱۶۷۰ **بهره** **بیت** **نست** و **تابع** **برسرگدا**

دکم کرد و تاریخ **حلف** او را **از اول رمضان** ۱۶۵۹ **سه** ۱۶۵۹

بگذارند و **انوقت** **چهل سال** و **سشتی ماه** و **بیت** **دسه** **بود**

از **عمر** او **نست** بود **سلطان دارا سکوا** را **محمد** **بود** و **انقره**

در **فروردین** **کرکه** **حلف** به **دهلی** وارد کرد و **حضرت** **آبادی**

فرستاد و در **انجا** در **سب** ۲۸ او **سه** - **سه** **کم** **اول** **سب**

نست **سه** در ۱۴ **شافویه** ۱۶۶۱ - ۱۶۷۹ **سلطان** **محمد**

تبر خرد و سلیمان سکره تبر دارا سکره را مجری به الله کوا البار

فرات در ۱۹۶۴ - ۱۰۷۵ در وقت در بره را چو خطها

بشکر کیه و پرد تبر او سلطان محمد اکبر از او برکت و سپین

مینی و اورنگ سزایب تبر خردا آدکن عاقب نمودش پرده

اندازه در پایه مملکت ایران پایه برد این بادش در مدت نه ماه

سال خلف سقل در هکت برد و **پشاور** را از سکنه و

حیدرآباد را از سلطان ابوالحسن گرفت و ممالک خفته و

هفتی در دکن ستم نمود و مرتبه سواراچه معروف را

گرفت و در هر دفته ساجه و سید خات یاف اگر چه بلخ

دقت هار و بدخشان و در تصرف شاهجان بردار

دست رفت و در اورنگ سزایب با بنس بر دقل مملکت - فرود

سی و هفت بیون و هفتصد و بیست و چهار هزار و شصت

با نوزده لیره و قریب دولیت و بیست و شش

کرد و صد و هفتاد و چهار هزار توان بیورد از ۳۱ ایالت

ماید فرانه بیست و هفت از بیست

دیلم . آگره . اجمیر . آله آباد . پنجاب **اورنگ** مان .

کابل . کشمیر . گجرات بهار . سند . دولت آباد .

مالوه . برار . خاندیس . بد . بنگاله . اودیبه .

حیدرآباد . پشاور .

اورنگ سزایب در ۳۱ هزاره سنه ۱۰۷۵ - ۱۱۸۴ در احد آباد تا کر

از ایالت دولت آباد از بی بیان در گرت نودال

و چهارده **رو** زندگانه و قریب نه ماه **عظ** کرد

در محل شاهزادگان آیدین درون گردید در وقت مرگ
 او اعظم شاه به ترس و فرود آمد معظم ترش
 کابل بود و هیت نامه محض زنده بود در جهان بار
 نگاه کنندگان نگاهت بود

ترجمه وصیت نامه اولاد شیب

دانه و نگاه باشی در ترس دست بنی آدم و ترس
 در گنیم در کسی از تیران کامیاب نه بر سر حلقه خود
 که محمد کام محبی در صدیته به ایلت بدید با فریاد
 صده زنانه به از ایامه درین منقرانه بود
 تمام و گران در بار به محمد اعظم شاه صداقت و وفادار
 کشته در کسی به از من بر سر حلقه نشین پند و در خانه نه

مترکه شده ایست بیت ایفانه اذیت زنانه و انسا را ضعیف
 کشته اگر او در در قمر را نه کرده ام قبل کشته نفس
 و فریاد بر این بود در مملکت و این است آرزو
 و در هلی آله و آرزو نشین دکن و ما کوه و گجرات را
 ترانه داشت و آله و در هلی نشین کابل و ایلت و غیره
 نه برین برین آدم و برین از دنیا میروم بر سر حلقه
 در تیغ نه در دم نیت حمید الدین خان و وفا دارد
 سده است نفس را به محل شاهزادگان آیدین عمل که در قبر
 نامه قبر در کونین بزد او در کافران نه در حلقه
 بنام بقره بنامه در خانه محض نه بنام و هفت هزار
 و سینه و هتاد و دور و بیه و و بی هفت هزار

یکصد و هفتاد و دو لیره برسد مرچوات هزار و پونصد

دو وقت مرآت دادن خزانه نفع اتفاق کشته بهایم

اورنگ زینب پنج تیر دانت سلطان محمد محمد معظم

دو بار به نشت برشت محمد اعظم محمد اکبر محمد اکبر

محمد کامرانی دارا کوه و تیر دانت نین الدین محمد

دلبند اختر مراد محبی تیر تیر دانت یزدان محبی

قطب الدین بهادر شاه

بعد از مردن اورنگ زینب با سه پیش از دکن تیر

بایست در مرآت آینه زان طرف محمد معظم از کابل مرآت

کرد پرو خواسته نبت خود را در حجت بیارایه در کار خود

چنان نزدیک آگره و به هم رسیده قنابد در هندوستان

کثیر به شاره از آن کسی برسد محمد معظم به خیر شدن

را ۲۵۲۰ بیاد آینه بدنه حد و پنججاه هزاره سرار و

صد و هفتاد و هشت هزار پانصد همراه داشت سه پاره پادشاهی

نعمت دین برود فنده اعظم شاه کتت خود در حجت

کتت محمد معظم را به حلف خوانده لقب قطب الدین

بهادر شاه و شاه عالم به خود گرفت محمد خان را وزیر

و ذوالفقار خان را میر محبی نین خوانه در قرون کرد

و داود خان ابرار است دکن گمانت احمد خان را با

کامل در بایست گذشت و خود تیر کامرانی پادشاهی کتت

کتت کامرانی بیجا پور را کتت کرده در حیدرآباد

اقامت داشت خیر بقا دست کرد به فرقه گرفتار

جهان بی زخمت و آبرویه بود در گدازت بهادرشاه

به ازان که لاهور رفت و ما تا فتنه مقصین برآید

بجز آنکه هم گدازت همش با فریبه ایام سلف اوست

سال بی بود بهادر تیرداست مغزالدین لقب به جهاندارشاه

محمد عظیم لقب به عظیم المان رفیع القدر لقب به

رفیع المان فخره جهان برادر بهادرشاه

محمد اعظم و تیرداست محمد بیدار تحت محمد والاچاره

برادر و پیش سلطان محمد کام بخش بید تیرداست مراد

به بردان بخش و کینه در دین او آفر به عقد نظر سبب

تیر نادریا و ما جهان دارشاه و جهان شاه و رفیع المان

تیران بهادرشاه بفق کرده به تقاب برادر خود عظیم المان

به خواسته در جنگ سرب و تقدس سینه فزانه عظیم بن

بهت ذوالفقار خان و از پادشاهان جهان دارشاه

بود افتاد جهان دارشاه به مخالفت و برادر دیگر بر گدازت

و بر در و در جنگ به قلیا بینه سلف به منازع با بریه

ذوالفقار خان را برایت اثاب کرد این پادشاه بید

لین امریکه و تبت بود بیج ز زینار خود و مراد به لاله کون

بود و اهل و نسبت داشت و تعیین بود بفرار فقران

به اوام آنرا را به بنامترین بنام مملکت را بینه عبد الله خان ^(۱) **سید**

و سید حسن و برادر و از پادشاهان بوده و همه از سردار

و پادشاهان کار زنده داشته از آنکه تا کنون نماند

نده و هم گدازت محمد فرخ سیر تیر عظیم بن را به سلف

امیر کشته فتح سیر و آنوقت در بنگال بود باقره
 و داشت مدتی کثیر باد گریه و در پودا سر محمد الدین
 تبر جهاندار شاه را مغرب ساحت سی زبان بود
 جهاندار شاه نزدیک اگر چه ماری بود کثیر جهاندار شاه
 در تب حد هزار پاره و سرد بود و بی خیانت و ابروی
 بعضی در زبان به آب نفرت و فیروزان فتح سیر
 گردید جهاندار شاه را این تبر بود محمد الدین نام عظیم
 نیز این تبر داشت محمد فتح سیر رفیع الثانی با تبر
 در رفیع الدجات و رفیع الدوله و سلطان ابراهیم
 جهاندار شاه را این تبر بود محمد شاه و اکبر بر سر سلف
 سکن است

محمد فتح سیر

تبر عظیم پان به اندازه پست نشت سید عبد الله خان
 در دیانت و لقب قطب الملک و یار با وفا بود غایت
 فرمودند و سید حسن خان را فرزند دار کردن و لقب
 امیر الامرا کرد بر این پادشاه قبا سر بود نام تمام
 اور در قبضه اقدار این و فرزند فتح سیر در خیانت
 دل کت بود و به مدینه پادشاه و انوار خان دوران
 و میوه جله بر این دفع این و پادشاه تبر است کرد این در
 بقدر را جزا دید و دست خیالی بود با برین نظام الملک
 تبر خانای الدین خان را در کت دکن برین کردند
 سید حسن خان خود بفرزندانی آنجا رفت به مدینه چون

پادشاه را از آقا خود دل بستد دینه مقیم کند و او را
 براندازند و پادشاه بر دبار تاجان او بنامه اهیت
 سنگ ماهی لاجه راه و خورشید مردم فرخ سیر بود بود
 بدست کرده پادشاه به جس گرفتار باسیم آند و جیبش
 کشید از بنین به نصیب کرده و بتایخ و او فویده سلم
 - ۱۳۲ - بعد از آنکه پادشاه برادر گشته و دستش کرده به
 قتل رسید ایام خلف او هفت سال بود و در زمان او
 بود که کجای نیکس رافق قران پادشاه پس از دادنی بیع و
 گرفت در تمام مملکت عاف شده

ترجمه قران مزبور اینین قلم است

تمام حکم و کار گزاران و به گیر داران و فرج داران

و تحصیل داران و راه داران و گزینان و زمین داران
 و استقبال و در سبب اهدا آباد و بندر سورت و کامبه
 بر قارنه و غایب بود به تمام مکانه مستطه برده برانده
 و درین ایام نصرت فرجه مسترحون سورمان و خواجه
 سر بند حال کجای نیکس بر ملک مقربان سر عطف و رض
 داشته و در تمام مملکت تاجان بندر سورت از گمرک
 و باج عاف بسته و در بندر بندر اندازان پادشاه عطف
 خدایشان شهاب الدین شامان در عهد و گمرک برآرد
 بود و از زمان محی الدین او رنگ ریب عالم گیر ارهل
 از رفته تمام و نیم در عهد مقربانیت و در راه اقله رنج
 مستحق آند بود و در زمان پادشاه خدایشان مستحق

فخره تهنه لیل براه ابرام نظیر بهادر شاه
 دویم در صفت برقراره و نیز هم عمل آ و نه براسطه
 بقیه ان تکمال است کارخانه خود را ترک کرده اند و در
 مذکور در سبب بهاء و او دینش همگراست و نه
 در میان هوکله و ابیات نگارده است بر رویه و
 کبریا و صفت و بیخ تران به عثمان پیش تقدیم
 بنامه استمدادانه و به حسب عمل به بنام در بندگی
 هم پیش ایامه بمان همگراست مقدره و بیخ ده هزار بود
 پیش و دل قبول نموده که از بهر این فراتر جهان
 ملحق مقدره بود و چون عمل کنی به پیش ده هزار بود
 پیش قبول کرده اند و در بندگی صورت بهر تقدیم

کارگزاران امر و دیرانی بهین سخن را از آن رسیده است
 و به بیخ دیگر متقاضی آنانند و بهر متاع دل آواره و حال
 کجایی از راه دنیا و نهج به یاد ایامت و بهر ظاهر و باطن
 یا از آنجا فارغ گشته از همگراست عافیت و به میل خود متقاضی
 آنچه برایش نهند و بفرستند اگر در احوال آن بر وقت بود
 نماند اهتمام در پرا کردن بهل یا بهر سارق را بترسانند
 در احوال را به هشی سرد دارند و هر چه کارخانه نمانند
 و بنامه و فردوس امام بنامه در امر حقه از آن حیات بنامه
 و بهر کس از چهار دین و در حال حیات داشته باشند حقیقی
 حق پیش را بر روی حال بنامه و کج عمل آنانند
 زانه حال کجایی از بدین بعضی بنامه و چون ابراز

عمل نه را اذانت بطه نه نایه ایسا در اتمه به منظم ایوان
 مزایه زهرن در فزیه بجی و سقن اقلیس است که در
 رواج دارد و بمانه آتا داده سرد و غنچه در حینا با همان
 عمل است که مبارکه و آتا سکرک سرد و هرگاه در تمام
 کارخانه بسیاره و در فروش آتیه مومنه که سقن عمل
 سقن کجانه نرد که آبه سرجب این قران عالی
 سرد و ساد اساده که قاض اتا قبل سرد و در فزیه
 بجی که مبارکه بقامه جاریه در تمام مملکت رواج است
 در تمام کجانه و سقن آتا باشد و فرار که گدق است
 در کارخانه برینه و در فروش آتیه مومنه به بیج و به

این عمل در تمام
 مملکت رواج است
 و در فروش آتیه
 مومنه که سقن
 عمل سقن کجانه
 نرد که آبه سرجب
 این قران عالی
 سرد و ساد اساده
 که قاض اتا قبل
 سرد و در فزیه
 بجی که مبارکه
 بقامه جاریه در
 تمام مملکت
 رواج است در
 تمام کجانه و
 سقن آتا باشد
 و فرار که گدق
 است در کارخانه
 برینه و در فروش
 آتیه مومنه به
 بیج و به

مقرض نرد و نیز عمل نرد بعضی را نینه و غنچه در سگانه
 در بهاء داده و تبر کارخانه دارنه در تمام دیگریم و نیز بانه
 کارخانه با کسه است ۲ دارنه در هر جا نیز بانه باغ کسینه
 عمل و بیجا زین و ویت لیده برزد نوع مربع است
 سرد و اغلب اوقات طرفان کسینه آتا را با هل آید
 ای سینه کهم ناید به چه و غنچه امال کجانه را غنچه
 نینه و در بعضی جا آتیه ریح امال را نیز بانه به موجب
 این قران ۲ دین مقدر است و در تمام ایالت نسبت این
 ممت و در ناید این مملکت کارخانه دارنه و هب حکم در سکرک
 صاف سینه بریک پنج رفتار سرد و در امال کسینه آتا
 و کسه سرد و در راه فارغ میرد بقامه محافظت بعمل آید

در باب مرقی این فن قف جیان عمل آمده و پدید

از آنکه بفرموده رسم نورد ختب المقرم عمل داشته و برهمنه

شانه تاریخ ۳۳ هجری سال پنجم خلف علمین

و شانویه ۷۱۵ هجری در وقت فران نیز در زمان امیر

در فردا زده است

رفع الدجیات

بعد از آنکه سید عبد الله خان و سید حنیفان فرخ سیر

را به قتل رسانیدند رفع الدجیات بر رفع نشان رازمه

سلیک و بقیان خلف و ابنا مجری برودن بدون آمده

بهشت نماند ۱۰ هجری خلف او نماند برودن اسلام

که در باره امرا بکف اهدا کرده

رفع الدود

براهه رفع الدجیات بهشت نماند و بعد از چند روز دکان

ایستاد و پادشاه و قیام در وقت خلف نماند

نامها لدین محمد شاه

به جهان شاه پیکار سید حنیفان و سید عبد الله خان

بهشت نماند دینی و نفر بطور نام امرا بهشت نماند

و در پادشاه فراس بود دینی مردم آفتاب پادشاه را

مهم کرد و فرستاد به فردا منتقل و تمام خون فرخ سیر

تبریم فردا به ۱۰ هجری اکثر نماند - ۱۳۳ هجری محمد شاه

با سید حنیفان و خبه نفر از امرا با سپهر بزرگ در

اگره هفت کرد تا نظام املاک را در دکن استیلا

یافته بود آدیب نیز در منزل اول پادشاه امر را اخصر
 کرد بعد از چند دقیقه با او داد بر فاسه بملکت رفت بعد
 از مدتی پادشاه بد فاعده محمد امین خان و حیدر قلیخان
 امین ترخان و خانوران و چند نفر دیگر از امراء و فروع
 خانواده لطف بردن شکر آئینه سید حنیف خان و
 در آن زمان او را به قتل رسانیدند محمد شاه بعد از این
 واقعه فتح غنیمت کرد و به دهل راجعت نمود بر آن
 سید عبد الله خان و سید حنیف خان برادران او
 بزرگ در بایست بود گرفتار سید عبد الله خان
 بعد از اطعمه از قتل برادر سلطان ابراهیم به ریغ السان
 را بلفظ خوانده و بقدریکه توانست وجه نقد فراهم آورد

دست خط را در شاهجان به مبلغ ۲۰۰۰۰۰ کرد و رویداد
 معادل شصت و هفت کرد و توانست شکر و بیقراری
 داد و برودن پنجاه هزار سوار فراهم کرد و به مقابله
 محمد شاه در سرک نزدیک ملطرا بود حرکت کرد
 در ۳۰ نوامبر ^{۱۷۰۲} ^{۱۱۳۳} ^{سنه} این در کتیریم در آن
 و بعد از جنگ سخت و خونین پیروز شد سید عبد الله خان
 مغرب و خردی سخت ز هزار گرفتار شد سلطان جوان
 و سید عبد الله خان بر سر حفظ ظاهر همراه آورده بود نیز
 گرفتار شد ولی آسب او در این باره بر سر عمل او را
 بعد از آن محبس قیدم در قلعه سلیم گرفتار شد بعد از این فیروز
 و نفرت محمد شاه حین برآمد محمد امین خان را دربارت

برآورد و به دهل مراجعت نمود سید عبدالشاه ^{خان} حضرت
 آورده با او ه باد گفت از فانی سر بر نهاده آورده
 جواب گفت فریادها از محبس بیرون آورده گفت دادم
 بزاد من حکم تا به قل رسیده و من در سرب راه بودم بار حفظ
 خود قتل کنیم خاست فرادند تا را فرود ز داد ^{له}
 صلح من داینه با فریاد کشید و با این یک است
 هک بر لهره غضب یا مصلحت تا آفتاب که رفار آینه
 با او ه باد گفت فریاد سر بر نهاده آورده بر عبدالشاه ^{خان}
 جواب داد او با آقا آرمین و برادرم هه بر درون مخالف
 مصلحت ما بود قدرت فرادند و تفریق تا اینم آینه در بر ^ش
 او را بر فرود خطرناک دیدیم اگر تقدیر بینی برده ^ن

با اینم این نصیبت گرفتار منم و نه دقت و تقدیر
 فانی کشی ه بر میزد اول هیم عقل او با این بر ^م
 با او ه حکم کرد او را محبس هه و ه بر نفر نه بر ^م
 او مقرر نموده و گفت سلطان جوان را تقصیر نیست و اگر
 بران علی سرت براد ه بر شود ما در بیماریه اوله ^م
 داشت او را نزد ما بر نگه داره حیدر قلیخان در نزد محمد شاه
 خص معتب بود و ه بر به به سپه دار احمد آباد ^م
 گفت حضرت آرخان سپه دار اجیر گردید سر بلند ^م
 از کابل اصفه را که در زمانه خان دوستان میخوب ^م
 فرانه دار و لقب به امیراندها گردید ما در فریاد ^م
 عبدالشاه خان قالی بر ترا برست او بر نه محمد شاه ^م

هرگاه این اقل عدلمان را بران نیندست و رحمت بی

نفر محبت فرموده من خون خود را بیه خون مضب

نیز دادم و در کربار همسر بیسته و قابله و مایه بر این معانه

از قبل این تکلیف مندر میوزام چون نلکم کتف بر بارینه

محمد امین خان بزارت باقی ماند و بی زردن او پیش قمرالدین خان

بمان بر نسبت و بند بر این مثل بر قرار است نلکم کتف

در دکن بسپار و ایلت بیجا پور و حیدر آباد و

اورنگ آباد بر قرار بود اگر چه طبراهت است پس دانست

و بی خزانه چیز میزد تمام مالیت را هدف قرق کرد

من کرد این مذره دفعه مالایاها از ممالک و تابع

ساحول چه بنای و بی بود این آفت و آزار ممالک

اوسته منع میگرد مالایاها اغلب ۲۵ بیج لایه را بر نفس

۲۵ تمام انرا بران خود سر گرفته نلکم کتف خرب نیان

و اگر در برابر آبی بارب انرا صفت او فرام بیورند با کتف

مالایاها دفع انرا مانده کرد بدفره ۱۷۳۸ ۱۱۵۱

که مالایاها بیدرت گرفته بودند و نادریا و قد هارا

مامره کرده بود نادریا و ابران داشته و بدعطف

خون نایر هیکه ذکر آن بیاید

اوضاع هندوستان قبل از ورود قون ایران با استیلا **بیکه**

نادریا و ابرفص هندوستان مصمم کرد

چون امور مملکت روز بروز در خفقان گذشت و با آنکه

در بی بی قیه و خانیس صرف قیسی بود امیه صمدی نایر باد

نعم نظم ملک و از امرای هم او را نگریب و
 بجهت بدخواجش و حضرت او رونق از او بر بر ما بین
 هم با این چهره او در سه نظم ملک بر خود غایت الدین
 را در دکن گذاشت و باقیال امریکان به دهلی رفتند
 مردد و کشف بر کانه گردید و استقل با ندرت از وزارت
 به و نفعش و بقی آصف جاچی عمر گت و در خان دوان
 فرانه دار بقدار و زند او به سعید انکه بود و بر
 مقبل مرافق و حقیقت او به در تمام اعمال خود مکرر او
 بد چون نظم ملک بویست و ما در بطور در زمان او
 بد مرگت که و ما حقا حقا که زمان سیدین
 مافی قانون رفتار نیز استیات او با بابت مقرون

نیزه و بر و آتانه میاد امراء بقتت به بر خاسته و
 شمشیر بیزدنه پینه ستر بادش با این در به مد خط
 کرد و بقران در ابرامندل سرات نفی و گذر اندن عمر
 نان بکار و معتقد و بر جعفر او به رفه و این فقره را
 بند خود و آرد داد و امر را ایست برده بود هرگز بجهت
 و اما بدم است بخت خوات به از آنکه بدکن براهت کرد
 با اهل چه تفتن اقل و و آرد داد که با هر چه
 به دهلی آرد و بر جا میرت نارت و فرای کنتش بر آده
 و کینه اهراف او سینه از خواب غفلت بپار سرت و
 تا بحال اعمال خردا ش پده نایه نایین ما الاها و این
 ما لودن با آفت و آرد گذاشته کردید به ادره کم

آثار کتبه فزانه و آثار او را بنامت بردند همه از آنکه نام
 صفات الهی را فراموش کردند و در این کردند به دکن معاد
 نمودند از آنجا در ایالت بمبئی به این قتل و هزرت نمود
 دیگر به گجرات همه بردند اگر چه در آنجا آثار هرگز
 در بیعت لایق را با آنکه تقیم نمایند این اکتفا نموده دست قتل
 و هزرت کردند و بعد از سم بر آنها وارد آوردند بصفت
 الهی را گویا نیز دست انداز کرده چون عمل بر
 نزدیک بمبئی بود باب دهت که خان دو این و
 قهر الله بنی خان و امارت دیگر است پس قریب تادیب ما در
 امور نه و در این صاحب منصبه بزرگ معا محمد را بنام
 زدن بر دیره وارد دادند یک ربع لایق بت داده سرد

و راحت نمودند با وجود این قرارداد و هم مال آنها
 دست ز غارت آن صفات به ناسخه بدهیم نه در به اگر
 در دهلی نیز ربع لایق بگیرند امارت مملکت در بره
 با کثرت کرده به اگر چه آمدند قبل از ورود اینها مال آنها
 از رود همنا گشته و خیال آس به او دیب داشته کم
 آنها سعادت خان از قصه آن خبر یافت و با جمعیت قریب بمقابله
 سافت به از جمعیت منته کرده نفر در روش را گاندا
 گرفتار و پنج هزار نفر دشمن قتل برینه مال آنها با بقیه لایق
 رو به فرید آباد که قریب بیس فرسخ به دهلی است رفت دارد
 آوردند خان دوران و وزیر به سعادت خان محلی شدند
 اندرا عاقبت نمودند مال آنها است است قبل از ورود

از آنجا حرکت کرده به **کال** که نزدیک دهلی است رفته بود
 چون کال کا زیارت گاه است و آن روز زیارت بود بر تمام
 نهر و آنجا جمع آمده بودند تا آنکه تمام آنها را برین کرده
 و در کیرا گشته چون سرفا فای ذوقش دانسته تباری
 آن معصوم شده بادش ه طبع یافت هم **امیر خان**
حسن خان و آجات ترنانه به بقا بد بیرون رفته و خیزمت
 جنگش در گرفت حسن خان نسه و امیر خان با بقیه قول
 از هم جدا گشته مال آنها در شرف دخول نبر بودند
 وزیر و از بر امراء پیش فاده برد با داد سیه دشمن بودند
 مغلوب و سوار شده وزیر به قاصد آنها آسرا **اللهم**
 در قریب فای فرسخ به دهلی رفت وارد آهت در آنجا

پس رسیده و در چون مایل به جنگ بود در خفا بآهت و آرزو
 به دکن بگشته سعادت خان و سیدات بزرگ خود مغزور بود
 و از قاراد نگیس و نیز با دشمن میگردیدند بیرون آنکه به حضرت پادشاه
 با بر با ایت خود برگشت و در امران دیگر نبر آمده محض
 عجز دیت کرده بادش ه بعد از ایل بر اسن نظام **کنک**
 به خیال اینکه نظام **کنک** در دکن است نقل هم آهت و از
 از طرف مال آنها خواج بود
مهر پرور پده بادش ه در برا خواجه نظام **کنک** در بادش ه
 بادش ه کا نمنز نظام **کنک** ندرت و با د ا طیفه داد و اگر
 بدون آخیر بایر هل و عقد تمام امر بود و قرضی خواج **کنک**
 خواجی او را پذیرفت و در اینده به بر از سنی با نظام **کنک**

رفارته ابرانه سنا بودی یعنی کرده بکده در هر موقع نسبت
 بود انواع تربیتی بعل آوردن حضرت خان دوران و بقیان
 او در وقت نظام ملک بارش فیض حضرت اوست و بسیار
 نرا آید او را شکر من کرده و بکدیگر من گفته به بنی این
 میمون دکنی بطور سیرتصه این رفارته نظام ملک را به شما در
 حکمتی کردن بنی مضمون سید فی این مركات مملکت است
 دهار کرده نغان دوران و بقیان او را به انارز خانی حورا
 با قمرالدین خان وزیر به میان آورد با عقد اینک با او برام
 خارج کرد ولی با وجود اینک میان این و نهار با بلم وصلت مسلم
 بود و هر به بتریکدیگر داده بوده نظام ملک مرا ناست
 وزیرا هفت گنه باد بدست سرد سلسله قمرالدین خان

امرار داشت نظام ملک معلوم بود به واسطه انراضی شکر
 مملکت را از دست دادن چه نیک بزرگیت و عمر کرد
 و او را از خیال مصرف بود چون نظام ملک دید و قمرالدین
 خلیل اوست بدست نزار کرد و به سعادتخان والی **اودیب**
 آورد سعادتخان همیتر کثیر و بجهت بزرگ داشت و در جنگ
 انرا مال را ها سرتی تمام یافته بود و هر یک دینی سرع سرتی
 بود این بود و سعادتخان بعد از جنگ از اوست و چنان دوران
 بچینه فاکله نظام ملک با سعادتخان اتفاق کرده و وارد داد
 و **نادر سنا** اوست و ایزاد را از وقت به عاصره قندهار
 معزل بود و سید وارد داده اوست و را به شکر و چاره
 فاق دوران را از میان بردارند سبب همه و نادر سنا را

بکشید خندستان بایگیت و عمت این دلفر بودی

قبل از آنکه مرا حدت خانت آیزاد با منی لقمه کند

و بعد همان وادرت هردو بدل نقل کنم به کرمخیزان

تاریخ و کارش این باره کورگ و صیت سرت او

از دره ام را گره خاییم برداشت

تمام آنچه نقل میورد ز قول شفقت میسر است و ادب و اسما

شاه و راه قات حادث بزرگ و در این وقت افاده

دراختارده است نفس از آن آمدن افغانا این روز

دقت و محرومان **بتر میردین** هفتاد را ستر کرده

سلطان حسین را با تمام تیرا پس و بیت دست نفر بود ز گشت

با تناسر خطا سب میرزا نفسی است که سب

و در همه صده فرار کرد آدقش و نادرشاه ایران را و بی

حسن خان با در محمود خان به قندهار رفت

تاریخ نادرشاه

نادرشاه در اروپا معروف به **سلطان قلیان** است

در کلات واقعه در ایالت خراسان توله شده بود

رئیس یکی یقه از افغان و ده کم قلعه کلات بود در قلعه بزرگ

پسینه شده که از قتل بران منع آخت و از ترا کمره

سپاهان قدری و وضع طبعی آن هریت و بیج از در بزم

مرفت و بعد در قتل و با تبا تبا بود با کتک بزرگ

مقاومت نموده **نادر قلی** و نادرشاه با کتک بزرگ

از دنیا گذشت و چون حکومت این قلعه را از در بزم

میری عمر زنده کلمت قلعه را این عنوان گرفته
 سیدار سینه ک نادر قلی بن سینه بود تفریق نیز ولی در قتل
 بنی سینه سینه عمر او بعد از آنکه بنفشه جوانست و بنفشه ناز
 غمزه بیاید با فله ناز و کله بنفشه خود خانی و نمود و جوانی است
 سینه خور و کلمت کلمت نیست مگر آنکه سینه سینه
 کلمت سینه سینه افرازم از عمر نادر قلی را فرود
 خواستی کردن بر ریاست آنها باقی ماند و چون کفایت و نفاق
 او دیده بودند از سینه آنکه با او وضع آنها بدتر شود سینه
 بیاید و نازده کلمت کلمت نادر قلی به سینه عمر خود از حق خود
 مردم اند و بلا سینه سینه ناز و سینه در ریاست سینه
 با اینک در میان اقوام خود زنگان کلمت سینه سینه

به امام علی الرضا است رفته داخل خدمت بگریه میزد و
 فریاد میزد بنی سینه ابی سینه آقا سینه سینه گریه در
 آن مقام لطمه زدن فرار کرده سر کرده کیده سوار شده و در نماز
 کرده از آنکه سینه سینه خانی نظم و ریاست خود را می پرست
 در لطف است خندان به سینه سینه گریه
 و آتی سینه سینه بر این مقام باقی بود سینه آقا سینه سینه
 سینه زنده دیده سینه تمام سینه و آشنایان او را دست
 و دست داشته ولی آنها را با او انزاس فرودند او را کزده هر
 قدر سینه سینه و با او سینه سینه اگر چه نادر سینه سینه بود
 پرگاه سینه سینه سینه کار خود را به سینه سینه سینه
 خدایت سینه سینه سینه سینه است و سینه سینه سینه

خوب از وی هرگز در آید هله یا عداوت بر او گردد
 و با الفه بر ذوق مردم دانت الفه رضایت میکند آید
 سنه ۱۷۲۰ - سنه ۱۱۳۳ در آنکه آنکه آن با دوازده هزار هزار
 داخل فرات می شود و بنا بر قیل و غیرت گذاشته بخیرگی
 پس از چهار هزار سوار و پیاده هه فرزند است و تقابل آن
 بفرسته و هه بیض بن را به قدرت طبیعه و اینها گفت اگر
 فرآ جلد آنکه گرفته نورد تمام ما را به هت عداوت فراب
 و آراج خوانه کرد و مردوزن و فغال را ایر خوانه نمود
 و امثال را بقدریکه توانه غایت خوانه برد و ترس برین
 خارج رفت و هه بیض هه گفته تدری و هه فرست ایما
 بر این بقایه دشمن کانی نیست و بیجه میوان ایسه هفردا

دو هزار *

دقیقاً اگر این معرود قلیل اتمام به هت شود اوست هه فزه
 خارج کرده هه قدری با به با بنی داده ام بخیرگی هتینه در
 اینا آرا اضطراب دید گفت من خود با قدیمه هت مردم
 و سر خود را بکنیم به هت هت از انت و سرده بنسنت هت
 کنیم تا آنکه ملکت را فراب و ایا را ایر کنه نادر قیل وین سرور
 هه فرورد و بی و مقاصد دانت ما زن بود قیل از آنکه از
 هم کنان او سرال سردا الفه را نه کنه با وجود این به هت
 و اهانه طبیعه و دین مرقع را هه در بعضی به نه هت
 ایست گفت دشمن نزدیمت وقت گفتیم هه خبر روز
 دیگر که از حقن ایسه هه دین خوانه اتمام کنه مجید
 خوانه هه بیاعت آقا درین ادر سراج شفا به هه افه بنی

برود خیا مل یقین است و نه لزوم ندارد در پیش خود را
 به چینی خطر بزرگ بنزداند زیرا که اگر بقای برایشان بجهت
 تمام مملکت از دست می رود و اس صواب است و خود در
 سینه بماند و با آن قدر قدرتی از اطراف متیان هیچ کرد
 به محافظت سر اتمام کرد و فراتر قدرتی که در مقابل دشمن
 حاضر گردد معاصر و در بنام راه کشته بود دشمن را بگیرند
 قدرتی دیگر با ابد است و گفت در فی جبهه از شجاعت و در
 قدرتی که داریم الهیین داریم و هر گاه بتر کردی با مردم
 بظهور یقین به نمیداریم و از سر خود اتمام میرم بگیریم
 بقدرت این الهی قدرت فرستاده در اس سرکردگان
 دیگر را بزیسه و فراتر با نادر انقدر خطاب کرد و گفت

تربیتی درین مقام و داشته هائی الهی را دست کفایت
 کرده در ذهن رفتار آینه تو را بر من کج نیت و این تو را
 بریتب و سر کرده تمام قدرتی که فرمودم باید به عهد تمام بقایه
 دشمن قدرت کن و با آنکه جنگ نماند به تیر و صلح به
 هلاکت را بگیر و حکم مرقم بتر کردی نادر قلی درین امر است
 عاودت و بگیرگی با و وعده داد و اگر زخمه فرست
 بایه برابر عرض کنه و بفرست حکم خود را در قریض سر کردی
 به نادر قلی قصیل نامی ذکر بیاوده و سراره تمام از اسباب
 نادر قلی بتر کردی سرور نه و نه صاحب منصبان و
 بین ایشان و به آرد مقدم بردن از اطاعت او و شایع نموده
 بگیرد عرض کنه حکم کرد آن صاحب منصبان در نزدانی

و نادر علی هر کس راه میخورد چو جان آنا معین کنه نادر علی
 از صاحب منصبان فرود جان آنا و مانده بودن معین نمود
 و قوت در حکومت آناه چو آناه سردار خود معین بودن آید
 علیه کنه آید است دشمن کنه سوزن سر کرده آکانها چو منزل
 از نه مسند و بود بکنده سینه قوت من آید سوار خردا
 در بار آفت و از اهلراف متفرق شه بودن جمع کردن نادر علی
 ستمقا رو پیش آناه و قتر رسیده دید صف آراسته و میار
 جنگ پیشه قدرن خردا با من بنه کینه و آنا گفت از
 قدرن آکان بنیر از پنج اذقه و در محافظت امراء و امرا
 پیشه پیش ز شش یا هفت هزار سوار دارند از یکدیگر میترسند
 پیاده اند و همه آنا بفرمانند باید اگر مرد آنا و آنا

هم با نه برابا کنه نیت چون کمر ریاست و وقت آید آید
 و حقین دارم و امر و نیت و عهد و بی و دل و آراد و بوظیفن
 خردا خرابیه هر چه درین بین آید که یک مرتبه بدست چلوارند
 ایرانیان آقا بتردار خود کرده با کمال ریاست و بیاد و نظر
 شجاعت نموده بر فرزند هیچ سمت و خیزند و گرفت
 و نه تا بنه هیچ طرف معلوم نبود ، بد فزه کتک آبل
 نادر طمع کرد سر کرده آناه که بیست او کشته شه آناه
 و چهار گزاشه قدرن نادر آناه فرج آناه آقا صاحب
 کرده و کتک نمودند شش هزار نفر آکان کشته شه و از آناه
 نصف بر کتک تمام بیست و دو قین یا کتک یا آیه شه
 این فتح و فرورد آناه بی قلی و نام نیت نادر شه بکنده

سیه بکریک اید گفت و از پادشاه سر کرده کل مران را
 بار خسته کرده ام و نه سالی لطف خین در آن وقت
 پادشاه ایران بسیار ضعیف بقل و بی پرورد سبزیات
 نادر پهلوی شد و مضرب و سینه نادر بود پهلوانان
 داد و پیوسته هکت نایب بود این باب را سر کردگان سبزه
 در وقت امریت نادر حضور داشته فرام آورده بود
 اگرچه فردی در مقابله کمان قیر سینه او بود این زمین
 نادر به هکت دلگش بود چون در بار اول داشته و پاره
 به قید بود بملاوت خود را پس برده و ایند شجاع اوست
 دهس در بار نداشت مضرب مغزول نموده نادر
 این رفتار است پاهت و مضرب بکریک رفت و با دگفت

دهم تا بجاصل بود و بجا بکینه در مقام ریاست راست
 کینه در انا و ضرات مغزول و مضرب نه ام جواغی بر کرد
 قدرن اسد است و با به زبان در هم زنده گان کینه و چون بی
 جوان نسبت با او دارد حقین است و همه را به بی فرموده
 در حق او بعل آورد به بکریک قسم یاد کرد و آنچه واقع شد
 خدای میل او برده است و چون در حق نادر یاد او وارد است
 کرده بود از جرات نادر و خلف و همه او نسبت میراد
 بر اقیقت نادر با آنچه گفته بود اهرام کرده بعضی جرات است
 بر زبان آورد بفریاد بکریک عمل توانست کرد و حکم را داد
 بیب سینه و زنده آنا خنیا را او ریست و از حضرت
 برینش مطاع کنه گان بحب کینه از اینکه هکونه نسبت

بکتاب مصنف بزرگ انظر تبه هابر شمس مراد در بیان
 نسبت با شاعر و فاضل و در آن اگر کلهف به معنی آید
 سره پهن رخسار میزد و آتم بخایم اگر صدف کلمه می خورد با
 مکن نسبت سرور پهن گنه پنه واقع سره نادر پس در آنکه
 برین نه وسیله دوست در بار نداشت نایکه و با به
 به مصنف پسته ایس بود این خیل افتاد و بطن اصع را
 کرده و سیرت پر خورا خوات پرت باورد هون پنجاه
 عمرش او در باغ زیاد کرد به باغی ن خورد ننگان
 خود اما مکنه خالی ریاست کلهف فاده اول به مدعیت قدرت
 اظهار کرده بعد نمت لپاده حق خورا خوات عمر ستم
 پیتا دوق در ناز و نسبت به نادر بطور تقصیر به پنهان قرار کرد

بقانون دیگر نادر هم به خورا خوات کرده اند با غیرت و دانت
 مرانت کلهف نه به چیز و به نماند او به تیره بود و اقرت
 به عیبت مجرب قرض بود این هالت بعد از آنه و حق دان
 زیاده بیاد ه مکتب خود فذات بزرگ کرده و تیه حق
 بزرگ بود بسیار حق ن خول و پنه و سیاست دید هون رو به کلهف
 خود آورد حق سرور خورا خوات همراهِ حق او را نماند
 و ک پنه با او از یک نسل بوده و با لیت دست او پسته
 دشمن کلهف هفت و بیع هبت نمانت فزانه او را رسید
 با هبت دانسته و از هر هبت از خورش ن به دست دیده نادر
 درین هالت افتاد که مضمون آینه را بپوش منقذانه پرت
 باورد به قوت بگرد باجه نفرردان قرض مثل او چهارده

دو زبان به یک آهه برده بدست شد و در سر راه قافله را
 زودت که جایز است گرفته و ببولت فرو همه بفرمایند
 بوی منظر داشته بقیه را اسحق و اب فرزند و بر چه مثل خود
 از زبان به یک آهه بر آورده بسته خود افزودند و در دیگر
 با مرتب بیت و مع نظر که روان آفته و تر است و قافله
 و اذقه گرفته به میان کریم برده و در آنجا با اسما و مینا
 زندان را بر آهه اسحق و اب اسحق و اب اسحق و اب اسحق
 این هر سه را جزئی کرده اسحق و فرزندان گرفته و مردان
 دیگر و اغلب از قوه برده و با نادر فرست کرده برده به
 همه خود افزودند تا شماره آنها به با بعضی نظریه بر مردان
 کار با اسحق و اب وقت در تمام بصفحات خود از آن فرج

خاسته چون شمع نموده اول آنها سینه کرده به پهل
 آنها لغات برده و فغان آنها را پس زودت این کتبه را
 به یک کتبه گمان بگیریم و نادر نیز ترانت در بی بی
 کلمات که داشته قدری شایسته او را قافله کرده و
 میزدند و در میوه و درت ایران قبول گفت بردن آنها
 برایت بر میری صفی زار گرفته در تمام صفات جزب سرت
 ایران را بگفت آورده بودند عثمانی بصفت مغربه و آل
 و اغلب را متصرف برده روسا گنبدان و جاه دیگر
 بر فرزند بگرفت آورده بودند برایش و طلبش باقی نمانده
 بود و از همه طرف محصور دشمن بر قدری راست و بر بغ نادر
 بفرستد در تمام میرسیه او مقابله نماند نادر هم آنچه بر

و پیرایه نسی مدغم بود سر گرفت و زندگانی سر کرد و بی او قاتل
 شاه لکهاب به سیف الدین بیک از سر کردگان قرن
 درین بی بی بزرگ مردم به بیات بود میسر شد و خواست
 او را بجه سیف الدین بیک خبر یافت بجه با هزار و پانصد نفر
 از سبب آن خود از راه واد کرد و چون آمدن داشت نزد مادر کل
 رفت و با او سخن نموده مدتی در آن دو هزار نفر رسید و آب
 و هت و فرج زیاد را با آن صفات گردید عمر را در آن
 وقت برادر زاده خود و بی از سر فرسخ با او بقتل داشت
 از لیکان که مبادا بر او بتازد لهذا کانز به نادر داشت
 و با و تکلیف کرد و اگر تسلیم نبود و نپذیرفت پادشاه برود ^{نقصه}
 او و پیرایه نسی عفر فرج که نادر ازین تکلیف حورقت

گردید به عمر خود نوشت و اگر بتواند رقم عفران را احاطه نماید
 و قبول این تکلیف و حضرت با برین عمر نادر و ^{نقصه}
 لکهاب نوشت و در خط پادشاه زاده خود را کرد پادشاه اول ^{نقصه}
 بنود عفران و مصدر جان ^{نقصه} که بجه و بی ^{نقصه}
 رفتار است و در مقابل فداست با نادر شده داد
 و بر این حفظ خود بجزیر با برین گردید بر بعضی ^{نقصه}
 و گفته که نادر صاحب منصب ریشه است قبول او ^{نقصه}
 خواهر آمد و در هر جان ^{نقصه} مدغم است پادشاه قبول کرد
 و فرمان عفر نادر را به عمر او فرستاد و نیز فرستاد ^{نقصه}
 نمود نادر با سیف الدین بیک و همه نفر وار زنده بکشد
 آمد عمر او با کمال مهربانی بفرمان کرد و روز دیگر ^{نقصه}

برای او و همراهش فراغ آورد و خواست آنکه روز انبار الله
 دارد و قدر خدایش از طرف برادرزاده خود من کرد و نه نادر
 در خیال مقام بود و بیست هجده راه عمریش با او سینه و
 او را توضع کرده بود و در بیچارگی او احق سرده ^{کند}
 بر این باب این قصه با همراهان خود گفت کرده قرار داد
 این قصه نفر از همراهان او یک روز بعد از خودش حرکت کرده
 در نزد یک قلعه کلات و کرب را به بنای شریف در میان
 سینه و مدرم بود دیده نه ساعت از نصف شب گذشته
 نادر به کت خود در میان قلعه بوده حکم کرد بر فرادین
 رسید بعضی گفته بعضی گرفتار کردند نادر با حق خود
 رفت او را کت و کلیه قلعه را برداشت و در او را

بازدانی با قصه نادر را سفر کرده بودند داخل قلعه نزدیک مخزن
 نادر که غیر از فرادین آن یکصد و سیست نفر بودند مشغول
 گردیدند و در چون کت نادر و ب نادر این را گفته
 بودند عداوت مؤانسه نمود و در تمام این اوردن روز دیگر
 اسیران را گرفته و خورد انبار رخص کرده درین موقع خون
 نادر زینت بی از بازده آیت نکرده نادر فریاد
 آدم فریاد بقیه همراهان خود را در کرده بودند هفتاد کرد
 هفتاد و هجده بود یعنی شصت و نه این واقعه در ^{۱۷۲۶} - ^{۱۱۳۹} هجری
 تقریباً سن ل به از آنکه نادر را در سنه از قدرت پادشاه
 معزول کردند باقی افاد نادر این آیه بر سر از خویش
 طینت است او را در عمر خود تمام کتبه انبیا تمام افاد

فرزاد را طلب در سه روز است نزد یک کلمات کنز و آینه
 بقیه الهیعت را آورد و بی بی بی یک از آنجا آیه زیاده
 بکه هرانی و ادب نسبت آینه آمد بعد در کمال غلبه
 و قدرت نه از و غیر هم با او میبندد و به مناصب بزرگ میبندد
 خدایه در آنجا کمال آقا رفیقانی کرد آفرین بیت فرخ
 از اطراف و میزانت لایق من گرفت و طایفه کاتبان
 در احوال و کمال نادر مطیع بود و کمال غیر را دانست از
 آینه در مقابل عفره از جرایع بنی او شده بود این مکتب
 از او در سه همس فراد به قلی سینه و مقلد مکتب را بقرین
 آورده و دفع او از آنجا بقوت قدرن بزرگ مکن نماز بود
 و بر اهل فرستادن قدرن دفع نادر از وقت فرود آمدن بر زمین

به نادر طمع داده نه در اگر الهیعت نه در برابر با کمال
 رحمت در حق او میبذل خواهر افتاد و به منصب **مینی باشی**
 گرس منصب خواهر نه تقصیر سیف الدین بیک زنجیره
 و مینی منصب بود رحمت خواهر نه نادر قبول تکلیف کرده
 بیک نفر از صاحب منصبان فراد **با نصد نفر حکومت کرد**
 گذشت و خود با بقیه پیران به حضور پادشاه آمدند و در اول
 نادر را با پادشاه از او در سه بود تاریخ کرد و بی نادر و
 با جمیع او فرود در تقصیر نادمه و یقین دارم رفتار آینه
 نادمه در احوال نادمه را خواهر نمود نادر به قدرش بود
 بزرگ تقصیر خواست و به رفتار مکتب همان نسبت نمود
 کرد و بعد از هفت پادشاه و مینه پادشاه در بعضی مدتی فرست

اورا از خدمت فارغ نموده صدای او از عمر و اقوام او بود
 رسیده و او را بر آن قصیل معاشی مجرب با بر نه کرده بود
 عفو داشت و گفته بود رحمت یافت بر کائنات مله
 شایسته دارم و خدایا تبه این رحمت ایام چون دانست
 بر آن نادر مدعی زیاد بود و دست و تیر خردانی پر سازد
 هنر نموده و منظور نظر اوست و تمام قدرش در علمها
 و قبل از ورود نادر پهنه در هفت تنه سر کرده و گویا مصمم بوده
 و در بار از روزگار ایرانیان برآورد و مملکت را میان خود و آنان
 و با آنها معاشرت بته بوده تقیم نموده با اینکه خفته
 از قدر ایرانیان پتیر بودند که در مغرب و کشته می شدند
 تمام جنگ و معارک نادر اگر منصب بزرگ داشت

پس جنگ بود تا اینکه به قه اوست و او را منصب سرپرست
 در نادر صاحب منصبان متبرک را اینقدر معزول کرد و درین
 مقام نادر اغلب اوقات میمانست حضرت اوست و برود
 نموده و خردا سرود رحمت فاضل نمود کینه و قابل نادر بود
 و با بر داشت فحشهای قاجار بود نادر بی خبر با او
 کمال در سر سید و بی سابقه پیرا خزان نادر بوده
 فتحعلی خان را به مقام سقین آورد از وضع قدرش سوال کردند
 حضرت داشت عرض کرد من سقین از عیش و سرگشته بود
 ملحق بستم و اگر تبتی آزه در دار حقوق قدرش نظمان
 داده نورد تمام هزار خزانه و ده هزارم از سینه خود
 و در اینکه اب من مختلف از آن است که سقین تهایه دارند پاره

به فتح خان بدت متفرقه و گفت اگر آنچه عرض شد است
 راست باشد کلمه بقل او خراپه فرمود فتح خان ترانت دفعه
 از خود کلمه مستعد زاین سه و آنچه هم برده و دیگران قبل از
 کرده او نیز معمول داشته است ه با شما هم به کسب او کرد
 و مادر را برادر کل معین نمود مادر بدون اینکه ملاحظه
 رسم اوقاف اهل مکه لیاقت و قابلیت کرده داشته ۱۷۳۸
 او را معذور باره فرما قبول کرد این فقره در سنه ۱۱۴۱
 یک ل بعد از آنکه او را ه مادر را داخل خدمت کرد و حق
 افتاد مادر پس از حصول این مقام بنده جان پنهان و کفایت
 اندازه پیش زینت بی پرست و او را ه امیر قزوین را کلام
 بود تعریف کرد و بیوقف در آنچه راهج بقرن بود برافه

نیز نمود مادر به حسب این عبادت و باه سه بود معصم گردید
 چندی امیر قزوین بردارد که زیاد گمان من کرد و در کمال
 خارنه بیرون کرد و یک زیاد باه باه برده بسیار است که است
 به وقت و بول بدت او من ریه حقوق برانداخت
 خود میاد و لباس آنرا به همان قیمت و تمام مرتبه پنداشت
 میاست بنیرا اله عمرم زکرار و نمود کرد بعد از آنکه آنچه میما
 سه فرقی باه و دفع دشمن خیال ترانت و له قرن او پیش
 دراننده آسیت بران بود در باس همه علمایا کانی بود اما
 بعد از زهدت مختلف از اطراف پنا نرفت بهینه علمایا
 برنت بیرون آمدن از دره خود نه است و با فقره ه کلام
 فرستاد تعریف کرده و اگر چه آنرا را به متصرفه پنا و اندازد

معاد گشته و ایرانه اسباب خود را گذارند و ملک خود را از
 خانی نپس بگیرد و گهتاب جواب داد درین باب ^{حفظ}
 خارج نه و جمالتی که باشد آهواب بعضی از انوارات
 دولت ایران از جانب سلطان عثمانی بر سر علمایها قبول کرده
 و آرد داده زود خردن گشته تا هم از باب علم وارد کرد
 مردود کردن آن از یکطرف آن همدان و از طرفی در بتوفیر
 ارجیل وارد داده شد و گهتاب بفرجه مبول فرستاد
 با بعضی کیف و آرد خانی داده شود و گهتاب کیف
 هون برده و میانست قبول نخواست و ضمن بفرجه برزید
 و به نزد افراسیاب بفرود آید آرد علمایها باشد در راه
 مسلط شود و رود و هم مبول را با بفرجه بیازاد مقصد ^{و گهتاب}

دفع الوقت بود و میخواست فرصتی یافته به فرمان برود
 ملک محمود حاکم فرمان را در این وقتها با مفرجه بود
 او تمام سلطت میکرد دفع تا بر بعضی کفایت و جماعت
 نادرا ملک محمود را گرفتار و اموال او را ضبط کرد و از آنجا
 با ^{ازده هزار سوار} بعزم آردیب ابدالی افغان فرست
 کرد ابراهیم در زمان شاه سلطان حسین پرات را گرفتند
 و خانه درسیه بودند و با قدرن ریادر داخل فرمان گشته
 دست را همه نماند -
 در منزل انیسرف پرات با افغانه ابدالی ^{سی هزار سوار}
 داشته شد و از آنجا ابراهیم از افغانه قندار ^{تیمور}
 امغان آمده بودند جماعت معروفتر بودند از ^{آب}

و اگر از جهت آهواز سرد و معنی بهدلت تا لب طراحت
 زیاده اما در الحرف لغت خرابه کرده افغانه از مقابله با
 ایرانیان بیشترند با فغانه خرابه سریه و راه آذوقه بر آن
 خرابه است اشرف لغت است رویه مستدیر و
 و با فغانه هم از این از این الحرف در زبان و فغان
 جگ داده نه نیمه جگ فغان صاحب منصب فغان
 است کرد ایرانیان با جغان مرع خراب به تا لب آه
 اگر چه لغتیش از **جای** **پزار** نفع از آن است نه از افغانه
داده پزار نفع به قتل رسیده و بیشترین صاحب منصبان
 در آن زمین بود بعد از این است اشرف صاحبان افغان
 معاودت نمودن پس از آن است از قول با او ای آه



نه که کثیر بعضی ایرانیان در فرستادند و در آن
 جگ و از کرده است و گمانی برین جگ و فرود رفت
 و جماعت سردار خدایا بر این سیه با او گفت و بیخ
 بایره بدین قبل در فراسم خود نامم و حکم کرد و نایب
طهاسب قهقن نسبت امغان حرکت نمود افغانه چون نیک
 نه ن او را شنیدند از قلهایه در آنجا بود و اسفند رو افغان
 فرار کردند و صاحبان ایرانی از آنجا بیارگشته و همه جا
 الحرف انقار و طهاسب بخردند و پاره در آنجا جمیع
 و نفع باب طهاسب قهقن فرستادند بطریقه و قهر و بجان
 و در جای نسل امغان است رسیده قول او **جبل پزار** سرار
 و یاده بردند افغانه در سیه آذوقه بنا و جمع کرده بردند و هم بود

ایران ۲۰ ساله بود که بیرون آمده شروع عمارت خانه نمود
 جمع کثرت از دیقنان اطراف هم بیبرجم آوردند و قسرت
 در عظمت بردند و **برای دیقنه** نفر از قرون لها سب قتیان
 و هجعت ادبش آید نه نه صاحب مضاف و اهل عمارت
 شد و قوادل به دو دارم گه اشعه روز به در راه **۱۷۳۰**
سه در لها سب قتیان با تمام قرون وارد اصفهان شد
 و ما بتا بتیه لباس بران قرون پرداخت و اموال مندرجه را
 از آن گرقه به قرون تقیم نمود همین زمانه بقا بق فغان
 نشاء بقب دانسته و له هله رند به هبت آن معلوم گرد
 که لها سب نه یقه به وارد نه به از ورود اد لها سب قتیان
 صریح گفت اگر قدرت کامل بود داده نکرده و در هر جا آید **۱۷۳۰**

از مالیات بران قرون بگریه در ریاست تنگ کرده بود
 خود را حسب خواه نمود و همین است که نینه اینیه و باب
 او بیانه عظمت خوانیه کرد و تمام آید او سپرد خواست
 اوست بر این تکلیف فرس آید و این خیل فاده و لها سب قتیان
 معزول کنه و له دیگرا و جبار او بگزار نه از بعضی از رؤس
 قرون تمام کرد بچرا بی عقیه یافت و عجا ئه است
 با او همراه بر سرد هر وقت موقس بهت باید و قدرت
 در انعقد مدغم باشد بران عمارت او داده شود و از زلفه
 و درین وقت قرون بریاست دیگرا فاضل نوازه نه با فخر
 اوست و تکلیف لها سب قتیان را قبول کرد و له اقبال کرامت
 ریاست در بعضی خیل قدرت و اقا آید و بت را از دست داد

سلطنت این اکتفا کرده امتیازات دیگر بآن افزودند
 سردار کل و بگریختن مرغان کرد و همه خردا بود و هیچ نمود بیدار
 هند این بلام گماست قتی ۵۰ الف هر جان نارس در دست
 نمود و باین آینه صفت خردا بلام آب نیز در دست
 زستان با قتل بقایب افغان حرکت نمود بیدار حرکت
 از اصفهان بک و بانی آنا شرف زستان را در سیر از قتل
 کرده و آن مملکت را با بترج و قزاق کرد **پزار** قتل
 گماست قتیان در راه از سمرقند فصل تفت شد و در چون حرکت
 روی جنوب بود روز بود هوا معتدل رسید بپیکه قتل ایران
 نزدیک سیران رسید اترک و باج او بیدان آمو یکبار دیگر
 نظم شده و سبب خردا در جنگ یا زمانه چه صفت است

کسی نه و با همه منظم شده بیه فرانه و لطف خردا با
 گدشته وار کرده قتل قتل در قتل ایران بقایب آنا
 امر نه هب از آنا آید و گرفتار شده اند **پزار**
 نفر و به قتل آورد در راه هبیت از راه و متفرق **صفت** ^{۳۰} **منقلا**
 بی با او نمانده بود در دست از بلیغ ناگان با او همه برده
 با این عدد و قتل و ایران و از جان گدشته جلیه چون بدو
 غالب بود خرد و میرا نسی را بیه بیه کرد گماست قتیان
 بگاه در سیران ماند و از آنجا قصه مهردان کرد آ مهردان و سایر
 مملکت را در عثمانیا درین بخشش گرفتار کرده بقره در آورد
 درین مهردان رسید عهده آید بپایان قتل با او عقبه نمود
 سلب گردید و کبریا آن گریخت گماست قتیان **قش** ^{۳۰} **کرد**

در مرتبه مغربش کرد چنه روز در کرات آن ماند سفلو در آنجا
گذشت و در بینه در حرکت آمد بینه راه موقع مهر بود
نه و شستن قدر از قون به ارج بیل فرستاد و شستن خیزان
قدون سینه انبار گذشت در وقت علمینا چون چینی دینه
مسلک فراسه کلهاب قلمین از آنجا و طایفه **ابرا** جرات
بهدا سوریه و کفر فتح راسته بودند به بدلت قبول کرد
و آنرا راه گرفته بود مسکن کرده سفلو کانی و آنجا گمانت
درد به جرات آورد به از گشت ابدی جرات را محاصره
کرد چون فتحه بی مسکن بود بر آنجا دست یافت آبراهه فقط
دنده ۱۲۱۲ تسلیم نه از کلهاب قلمین حکم در وقت را به قتل رسانید
همین از ایرانی و آنجا کنس داد فلک در آنجا گمانت

درد به مسند آخت
و ضمن این احوال شاه کلهاب در اصفهان بود سینه در
علمانی از اسلام بدل و با دیگر قدون سپه داریان مرسته
بیت کفر جمع آورد و در بینه حرکت کرد قدون سفلو
بینه راه کلهاب قلمین گمانت بخود ملحق کرده به ایروان رفت
و آنجا دست از قدون علمانی را گشت داده به محاصره و نه
برداشت چون مرانست اخذ به قدون بی نه بجز
براهعت بینه از آنجا خیال رفتن به کرات آن افاد
اهدایت با سپهر قزاق رسید و با نمره مغربش رفت
چنه روز بعد از حرکت با بی امداد از جهانب سلطان آید
دارد بعد از نهر شاه کلهاب کتلیف اهدایت را به دست

قبول کرد که لیب این بود و لطفی بر چهاره و آنوقت سرف
 بودند سرف باشند که سب هتین از سینه اینها بود
 بر آفت بایست و وجه نفر از عین نشت و مردون حضرت
 در کانه خرام آه و مردم فتح اینها نمیدانند اینرا آفت
 خرام آمد باین در ماه **۱۷۳۳** - **۱۱۴۵** سه باکل عهد نشسته
 بیرون آمد و با تمام قوت خود در پیش از **صفت** پزار مردی
 سب بودند با صفتی رسیده حضرت آید و رفت و گفت
 اول بایک زیاد - قبول ما بود چون نفیست بزرگ ارادتی
 عبت دیگران سفت پس زبان بجزش هتیه و لایه
 میل پیشش ما بود با هماینها کرده بود نداشت پس زبان
 که سب هتین بایست و گفت و اغلب در ۲۱ در - ایلی

دشمن برکت است عن بوده و آید و را بختی من و در آید
 آید و اهدا کرد بر اینها اهدت از خط است طایب قلمین
 که آید سب در مقابل آید و گذاشت و گفت که
 اینها سب بر آید و معلوم خراج کرد و من حق دارم
 قبول کرد بر هم این گفت و بیرون آمد که سب بر نوزاد
 چه نفر از بخار در بار که سب قلمین از نشت بودند و در آن
 و حیات بزرگ بر این خبر داده بودند و از یکدیگر بر نوست
 در آن فکر آید در حضرت آید و شمر بود با طبع داده بودند
 از هم لایق آید و نیز هر نشت و در خبر خرام بر نشت
 که سب هتین سب نه کرده بودند آید و از خواندن
 این نشت سب سب و حیات را بزرگ سب بر نشت

خوش داشته قوی این حفظ از خازن بر سره روز

بگذرانند در او با بیرون فرستاده طایب قوی

با غلبه بر همه آدم تا ببار طیف رفت آدم ^{مفاه}

نظایر غیر نظایر که فرود آمد کرد کبر او با براند

ساز برین آورده در گماره برین است گماشته ای

طیف را با بر سراد و سیر و سیر است او را در به

بیم شایان اما بطف با هم **ساده عباس سوم** حفظ

کرده اول طایب ^{مفاه} بر آن قسم یاد کرده به آفت

قدرت که در میان نیز بینی هر معلول داشته به ازین

تصرف بختین طایب ^{مفاه} در کمال تا آنکه کمال

با مراد است گمانت بهم **بیت** راه این عمل در

بگذرانند بعد با قوی خود روز به عماینها آورده خفته نزل

بگذرانند بود **احمد پاشا** در سببش به سار همراه داشت ^{مفاه}

نه بخت فاشی باور سینه به به بگذارد رفت و ستر ^{مفاه}

مورد قوی سلف بگذارد یاد بود ^{مفاه} به ستر را حفظ کرده

ولی قط سخت در میان آنها آغاز و نزدیک بود ^{مفاه} ستم شوره

کوهان **علمان پاشا** در سببش به سار همراه داشت ^{مفاه}

با فده و غیره بی در **دوبیت** ^{مفاه} بود رسته ^{مفاه} طایب

بگذرانند در ماهره دست کشته این ^{مفاه} بگذرد قوی ایران

در آن وقت **یکدل و بیست هزار** بود ^{مفاه} با قدر ^{مفاه} بخت

برده و بظهور هم فرود ^{مفاه} در نزدیک بود ^{مفاه} عماینها ^{مفاه} را بر

بردارد ^{مفاه} درین بین ^{مفاه} طایب ^{مفاه} کلاه ^{مفاه} خرد ^{مفاه} در ^{مفاه} سینه

جنگه آسب ادرسه برقرار خیل کرد کشته شوی
 برقرار گردانید این فقره و هفت و قرون از اوقات فرا
 بگشته و در بفرار گذاشته گماست قلمها من کرد قرون
 بر گردان و در فایره بنیسه عا مینا با غلط آم اندا عاقبت
 عودت و کثرت نمودن و درین جنگ **صفت خراب نظر**
 در ایامینا کشته و در عا مینا تقریباً بنیسه بر قتل رسیده
 این کتت بر کس از فرار گماست قلمها درین و درین بر کرد
 و در میت او بر بر گونه سوانج بر سر داشت و در میان کتف
 در خفه روزه بر قرون او و تفرق بوده باه من کشته
 گماست قلمها اینها گفت در دور تقین فرودام و عا مینا
 از تقاب کتت و قرون هودا و در کشته و کتت کرده آ

و کتت آذوقه و عودت تقیل نایه و من هم با کتت
 کتت هه کتت ای فتح کتت کتت کتت کتت کتت کتت کتت کتت
 اهل عاقت بر ارم نوا پنه کرد و نایه بی فتح و فرود رسد اهل
 کتت در بریم و اگر عا مینا فرست بریم بیایه کتت
 هودا جمع کتت تقیباً با عا مینا نایه آه در کتت قرون
 با در بران کتت و در کتت کتت و من عطف عا مینا
 و کتت کتت از قرون عا مینا و گماست قلمها را در کتت
 هه برده به ازان کتت کتت قرون کتت عا مینا را سوال کتت
 داد ادرسه با **کریل عا مینا کتت** و **صفت برادر قرون**
 داشت مقابل کتت کتت در اول جنگ کتت هودا کتت قرون
 او مغلوب و منهدم کتت کتت کتت کتت کتت کتت کتت کتت

در میان بقایه کرده است و دل بعضی را بقره
 و بجه گرفت و بعضی را هم نیم سینه آینه تمام ما کله را
 دره است غیبی این ادا فرستاد بود در زحمت آن
 بدین آورد این حرفات غیر مترقبه ادا نه سرت ادا
 بیک کرد و از اطراف داد طلب از فرستاد سینه بود
 مستعد سخن فرام آورد و سینه در سینه ما سره بیدار است
 ما ما سره غیبی سینه بود و هر سینه **توجه** سینه
 در دامن این سینه که کتاب را بطلب خوانه
 در سینه از راه **سینه** سینه سینه سینه دارد و سینه
 سینه خودی از راه کتاب سینه سینه سینه
 در آید از ما سره که در کمال سینه سینه سینه

در سینه و نظاره کرده سینه سینه سینه سینه سینه
 سینه در سینه سینه سینه سینه سینه سینه سینه
 از جانب سینه سینه سینه سینه سینه سینه سینه
 در سینه کتاب سینه سینه سینه سینه **در آید** سینه
 در سینه سینه سینه سینه سینه سینه سینه سینه
 سینه سینه سینه سینه سینه سینه سینه سینه
 گفت آید کتاب سینه سینه سینه سینه سینه سینه
 در سینه سینه سینه سینه سینه سینه سینه سینه
 در سینه سینه سینه سینه سینه سینه سینه سینه
 سینه سینه سینه سینه سینه سینه سینه سینه
 سینه سینه سینه سینه سینه سینه سینه سینه
 سینه در سینه سینه سینه سینه سینه سینه سینه

مکه بخار آمد و در آنجا در آنجا کعبه گشت و راه

خدا را بخیر یاد کرد و نماز در آنجا بخیر از اعراب از

فلیح فایس بگذرد آمد و کعبه را آنجا بردند با همه خانه او را

گرفته و بنی هاشم هاشم بنی بود که هاشم بنی از آنجا

به سواد و فرزندی و اعراب او را معلوم کند چنانچه فرستاد

مقصود هاشم بنی هاشم بنی بود که هر قدر بود جمع بعضی

آنکه می آید خدا او است در آنجا گشت نوشته ام از آنجا

کعبه و معلوم بود او را شاهی بر آورده دانسته و فرزندی او

و با این گراف بود که کعبه است که از آنجا در آنجا

بیک او بقیل ما بود از آنجا بر سر آنجا کعبه

و آنجا کعبه است بر آنجا کعبه است بر آنجا کعبه

و بنی سواد از ایران بنی بود که هاشم بنی هاشم بنی

در آنجا کعبه است بر آنجا کعبه است بر آنجا کعبه

و امثال آنجا کعبه است بر آنجا کعبه است بر آنجا کعبه

امرد داده بود که کعبه است بر آنجا کعبه است بر آنجا کعبه

و تمام آن کعبه است بر آنجا کعبه است بر آنجا کعبه

از آنجا کعبه است بر آنجا کعبه است بر آنجا کعبه

گفته که در آنجا کعبه است بر آنجا کعبه است بر آنجا کعبه

کرد که گیلان با کعبه است بر آنجا کعبه است بر آنجا کعبه

و آنجا کعبه است بر آنجا کعبه است بر آنجا کعبه

بسیار گفته بود که کعبه است بر آنجا کعبه است بر آنجا کعبه

و آنجا کعبه است بر آنجا کعبه است بر آنجا کعبه

سقماقت و خیر به نیر ایما نیا معا نم کرد سقما
 آنکه این دو است فرار صح داد فرمائی آم هقام و باریت
 در وقت قبلی در کار که اران سزا ها در کرد و در روز
 کفری در چهار **معانی** حاضر شد و هر کس حاضر نرد
 بیست بزرگ خراج در در سوره سقر و انجا حاضر شد
 در آن **سش هزار نفر** بی بود طاسب قنونی **با صد دینار**
 در آنجا در زده بود انسا به حضرت خوات و اینا گفت
 تا بار این خواتم بیایم و آم و شما به بکلت ایازا
 سقر و سقر با هم چند اذ غه قنن ها و در دینی نری
 با آن خواتم آفت به اندانکه انسا با به عت آوردن حال
 و ام بقیه عمر در آنجا است و آوردن گبرام گبرانته میرد

بکلت بکست من خراج سرد با طاسب و در سقا معا نم کرد
 و آنکه نیا و سیر دشمنی اس سقر را آدیب عبوده ام
 بقریه **ع** و آنکه در آن خواتم بود طاسب با آنست
 اوش بی بر خود افتاد بینه طاسب بود و هم
 ای که کسی را اندی بر اینه بکلف با بر بگزم و آنکه در آن
 جواب خواتم خوات اینا گفت و داخل عاید خود نم کرد
 از روی آنکه او بود آنست و در آن خواتم بود طاسب
 کشته دینی بی گما سقر طاسب قنونی طاسب بود
 انسا من سقر بکفته و فریست بر این خواتم سردار و
 در آن بکلف بر اینه اگر چه ای قننی و ام و او قبول نخوا کرد
 بعد از آنکه در آن روز عی حضرت طاسب قنونی زنده

باز در قرآن فیما بین آیت در میدان داد آتم بنگان

بهدلت در تصنیف اول را قبول کرده و در باب تصنیف

افزایش کرده و اول از پیش ۳۰ سوال سردار

فرموده اند که بعد قبول کنند تا بین صدور کلمات

انگیزد بعضی کرده و در باب امر مذکور را بجز

فرموده است نیز است یعنی باین تغییر و تبدیلی در آن

کنند لهذا از حضرت مولانا است که میگویند

حکمت باینکه از افسان مذکور به قرآن است بفرمان

این آدام یقیناً اگر این بیست و نه مرتب را بچند

نیز آیه برده باد برای هر یک از اینها

فرموده است که در تصنیف بر این قسم قبول نماید

تا بحفظ
فرموده است
کلمات
و آیه
الصدور
کرده در مردم
این کلمات
و آیه

و آیت قبول کرده و در سید و ماه فارس ۱۷۲۰ ۱۱۴۸

تصنیف ایران بر قرآن و با هم **نادر شاه** مردم کرده

و که بنام آورده و تصنیف که انگیزه نفس بوده

نادر شاه کرده نام تصنیف **نادر شاه** یعنی **نادر شاه**

و کلمات دیگر **الحیر فی الواقع** بعد از آنکه است

کتاب که در فرستاده بوده است و بعد از آن که در آن

به اکتفا دارد در بعضی موارد و باینکه بعد از آن که

مگر باینکه بعد از آنکه تصنیف بر این قتل صدر کرده و در این

و در تغییر مذکور است و است آنکه حضرت تمت آباد

کرده اند و باین آیه را در آفرینش آیه را آیه زود در آن

آیا فرموده است و سوال کرده و شایع خلاف آنکه

میرایز جواب دادند و به معارف موقوفه از قبل لطیف

ملا و طهیب و کتایب برای پادشاه موقوفه میده

و در راه پادشاه و در ساعت فرود آمدن قابل توجه

و آید ملکیت در امر کشته نماند و در جواب گفت میرزا

معلم شده و در ۲۴ شهریور سال ۱۲۰۳ در راه پادشاه

ملکیت در منزل بود و با موقوفه پادشاه موقوفه میده از فرجه و د

انصابت و الله ملکیت فراموش آینه بقدره امر فتح فرود آمد

قوانین پادشاهی ایران رسیده و حال هم تمام قرون من

بار حفظ و عفت ایران جان خود را فدای کشته دین طهیب

میرزا به غیر میرزا میرزا در بیخیزند و با بر سر بیخیزند

انما بود که امیل بولکان بنیت و تمام اندک موقوفه

تاریخ خط
فراوان است
موقوفه
و تمام کرده
انصابت
موقوفه
انما بود که
ان قریب است
و نظیر

و نافع آنا فقط بود و معارف قرون بت این کم ممبر

کند به تحقیق قریب میباید آورد توان بیل از اوقاف ^(مجموعه کرد)

ماده سینه اما این کار هیچ بیغیر نه شد و بقدر کینه در آنجا

در سینه و قرون در عت با نماند و در نصف میر قرون

نیز برده فراموش تمام آنا کارش کرده و عت

هنر دیدند بر موقوفه بسبب از لایات آنا تحفیف حال

فراوان کرده از اراضی موقوفه بعد از این حکم نماند و تمام موقوفه

و چون با خواست و مراتب را با تمام موقوفه گفت و اگر

ماده میباید معارف آنا فرود آمدن بر پیه من آبراهه منم

تمام و با آن آنا محلی فریب نخواهم شد و نیز فراوانی حاد

حکم کرده و تمام با هر قریه سن است از روی آینه

تاریخ خط
فراوان است
موقوفه
و تمام کرده
انصابت
موقوفه
انما بود که
ان قریب است
و نظیر

موردیست خزانة بود

فغان نادر شاه و برای اتحاد سبعه و سنی که بخود

از انگلیس ترجمه شده و ایمان صد و شصت و هفتم

و همچنین در این دارالکتاب تصفیه و باقی بر کاتبان

بوده باین او قایم است خفایات و همراه **مغان**

بیاورد و همین سنده در این سینه و چون در تفرقه صفت

و خفایات آنکه در این سینه است سنده بوده و مفاد

این سینه در این سینه است و این سینه است از این سینه

است این سینه در این سینه و ذکر سوره با تنظیم آن

کنند بعد از در این سینه است و این سینه است از این سینه

سنت از آن واقعه فقط و در این سینه است و این سینه است

این سینه خالف این است و این سینه است و این سینه است

بهدف بوده گذشته این سینه است و این سینه است و این سینه است

است این سینه است و این سینه است و این سینه است

و این سینه است و این سینه است و این سینه است

خواهد از خود و این سینه است و این سینه است و این سینه است

که در این سینه است و این سینه است و این سینه است

و این سینه است و این سینه است و این سینه است

باین سینه است و این سینه است و این سینه است

باین سینه است و این سینه است و این سینه است

باین سینه است و این سینه است و این سینه است

و این سینه است و این سینه است و این سینه است

خدمت بوی قدس و در اوقایته و اصفهان بدین

بجای رسم تبت بپوشانیده بود و عتق او را بطریق

شاهت و از آنکه در این راه در ایران بقرار کرده

و هر یک سابقا تقویت نموده بود تبت گفت در راه **دستامبر**

۱۷۳۵ **۱۱۵۹** شاه نادر شاه با سپهر پیش از **شهر خوار**

در تبت راه برده و اصفهان و راه کرمان بجهت قندهار

رفت نمود **طاسب خان وکیل** از تبت **چهل هزار** قوت

دیگر متعاقب آوردان

بزرگوار و در استوار خود را به من داده بود و قایم این

آدم را از آن روز گذشته ام این آید بپیدا مطلع نمود بگران

و وقت حرکت در ایران بجهت تبت در راه **۱۷۴۷** **۱۱۵۰** **شهر**

شهره بود و نادر شاه قندهار را با همه کرده است و قایم

بجهت این را از راه **نقیر** **خوار** **ای** و در میان ذکر کرده

۱۱۵۰ فراموش شده و در استوار و در میان من داده

ان نفس بزرگوار قطع از اصفهان و **طاسب خان** این **آید**

بزرگ به من لطف نمود و **نقیر** **خوار** **ای** **نقل** **خوار** **ای**

نادر شاه به ارادت بگفت سفیر امور را بنظم کرد

رخاقلی میرزا را **۱۷۳۵** **۱۱۵۹** در قندهار **قرن** **کینه**

حسین خان **۱۷۴۷** **۱۱۵۰** **شهر** **خوار** **ای**

کرده بود **بهره** **۱۱۵۰** **شهر** **خوار** **ای** **نقل** **خوار** **ای**

بهمه **شامل** **۱۷۴۷** **۱۱۵۰** **شهر** **خوار** **ای**

بیران **۱۷۴۷** **۱۱۵۰** **شهر** **خوار** **ای**

گرفتن کرد و از ایران به قلمه و اقل سره آنجا بصره آورد

در سینه مادها و سوزن نظم و آقام قد ها برد و زمین داران

آن صفات آتدین و در سوزن بگرد و مساحت از **نظام الملک**

و نظام خان زبیه و او را دعوت رفتی به هند و آن

بمردن نادر شاه در جواب نوشت و بصدقت گذشتن

از دین به حال و در دقتش بزرگ بایست و امانت

و در ایف حق آن صفات در تقابل سینه و **نظام خان**

صد باره پس هم کابل و **ذکر ایقان** هم که لاهور

بدر راه از خرابی گرفت و اگر آبل من این مایع را ازین

بردارد بایر آفتی در مثل قند سلف هند و آن **نظام**

و بخت در دنیا در این جنگ بایرام **نظام الملک** و **سعد خان**

بجرا از سینه و او را این هم بایست در زمین قبل از آنکه

از رود **آنک** بگذرد و ازین به در و در کفایت ازین

فراموشی در هر قدر فراموش بود عهد کردن با سلسله

این افسانه قلب نادره است و او را **هدایت و پنجه**

کردن راه کتب از قزلباش و گرجی و ترک و خراسانی

و بلخی و غیره و سینه به خست و سوزن بایست برون رفت

کردن در راه هفت بار این سفر میا برد نادر شاه

انبار آتدین میکرد و اینه وارن میراد و درین سفر سینه

بجای از خرابی بکند از غنای هند و ستان سوزن و است

و انبار بکشت خود خرابی آورد و درین بی نظام **آنک**

و سعادت خان در برده بار بزرگ کار نادر شاه بار

فرمان من آورده **شیرین خان** قندهار کابل و **ناصر خان**

صوبه داران آید از دست **خان درویش** بود

و **کریم خان** حکم لاهور کاغذ **نور علی** بن **نور علی**

نور علی در **نادر شاه** از اوضاع **پشتون** کاتبه مطلع گردید

و دانسته و **ارشد** و **بازده** **نور علی** **نور علی** **نور علی**

با **نادر** **نور علی** **نور علی** **نور علی** **نور علی**

بیاورد از **نادر** **نور علی** **نور علی** **نور علی** **نور علی**

آورد **نور علی** **نور علی** **نور علی** **نور علی** **نور علی**

چون **نور علی** **نور علی** **نور علی** **نور علی** **نور علی**

بترک **نور علی** **نور علی** **نور علی** **نور علی** **نور علی**

این **نور علی** **نور علی** **نور علی** **نور علی** **نور علی**

و **نور علی** **نور علی** **نور علی** **نور علی** **نور علی**

نور علی **نور علی** **نور علی** **نور علی** **نور علی**

و **نور علی** **نور علی** **نور علی** **نور علی** **نور علی**

و **نور علی** **نور علی** **نور علی** **نور علی** **نور علی**

و **نور علی** **نور علی** **نور علی** **نور علی** **نور علی**

و **نور علی** **نور علی** **نور علی** **نور علی** **نور علی**

و **نور علی** **نور علی** **نور علی** **نور علی** **نور علی**

و **نور علی** **نور علی** **نور علی** **نور علی** **نور علی**

و **نور علی** **نور علی** **نور علی** **نور علی** **نور علی**

و **نور علی** **نور علی** **نور علی** **نور علی** **نور علی**

و **نور علی** **نور علی** **نور علی** **نور علی** **نور علی**

راجہ جینک در بخان دوران پیر از سیرا اصفہن است

کند بودند و آن نادشاه امریست و تیرتیه کرده

باید مواظب امر بنور سیرا باشد و صفت آن را آن است

بسیار گویا بچرخانست بقوی کرده اند تا بخان و شرف

بسیار از دربار تفریح دیده اند یک از آنها فرود آمدند و رفتند

داده و آن دیگر از سیرا بی بی بیاد فرار کرده است

اگر **زکریا خان** هم کم لاهور قهاریست و تیرتیه کرده است

خداوند یافت و سیرا بود و بلور سیرا **راجہ جینک**

در هر حال حافظیم در باریت مولانا حافظ و سیرا است

خان دوران بیاضت **راجہ خیر خا** است بر سیرا

اورا به اوسته نمود گفت صدح نیت اوسته در باریت

مکتب در دهکده حافظ باشه ابد فرقه قرار است و قرآن بود

لاهور مکتب که اوسته هم آلاهور بود اما تا قرون بردار

نظام الملک در نظر از امر دیگر به کابل ما مرد شود باین

شیخانه باغ **بیلک** رفت و آن مردم بعب و اسخه از این

خان دوران بر آنگونه ملاحظت کرد و آنگاه آخر در مکتب

که در صدر سیرا نظام الملک بقدریکه در آنست شعر و تخیل کرد

زکریا خان اوسته هم چون خان دوران را فرود و تیرتیه

خرد سیرا اندر سیرا المقدور در سوانع باریت سیرا اوسته در خان

نام شاه فرصت خوب یافت امر کابل را منظم و تفریح

باید بود به بیاد و مکتب نمود و در آنجا افغانه و لاهور کتیبان

خبر اوسته رفت با سیرا در مکتب بعب و اسخه او را مکتب و منزل

مجلسه نادر شاه به محمد شاه خدیو **جلالت**

مجلسه نادر شاه به محمد شاه خدیو **جلالت**

مجلسه نادر شاه به محمد شاه خدیو **جلالت**

مجلسه نادر شاه به محمد شاه خدیو **جلالت**

مجلسه نادر شاه به محمد شاه خدیو **جلالت**

مجلسه نادر شاه به محمد شاه خدیو **جلالت**

مجلسه نادر شاه به محمد شاه خدیو **جلالت**

مجلسه نادر شاه به محمد شاه خدیو **جلالت**

مجلسه نادر شاه به محمد شاه خدیو **جلالت**

مجلسه نادر شاه به محمد شاه خدیو **جلالت**

مجلسه نادر شاه به محمد شاه خدیو **جلالت**

نادر شاه به محمد شاه خدیو **جلالت**

نادر شاه به محمد شاه خدیو **جلالت**

نادر شاه به محمد شاه خدیو **جلالت**

نادر شاه به محمد شاه خدیو **جلالت**

نادر شاه به محمد شاه خدیو **جلالت**

نادر شاه به محمد شاه خدیو **جلالت**

نادر شاه به محمد شاه خدیو **جلالت**

نادر شاه به محمد شاه خدیو **جلالت**

نادر شاه به محمد شاه خدیو **جلالت**

نادر شاه به محمد شاه خدیو **جلالت**

نادر شاه به محمد شاه خدیو **جلالت**

نادر شاه به محمد شاه خدیو **جلالت**

نست بر دهن کت ز آتیه برود **نخ هفتم** سرد ابراب جمع

حاجی بیک خان به ریت کرده است **هفدهم** سرد ابراب جمع

ابراب ناصر خان خرابیم چلیه **هفدهم** سرد ابراب جمع

ابراب جمع جوانقل بیک باسی سینه **دو هفتم** سرد ابراب جمع

دو هفتم سرد ابراب جمع **دو هفتم** سرد ابراب جمع

ن لایق قریب ابراب جمع سردار بیک افشار سینه **چهارم**

سردار افغان ابراب جمع صفی خان و شاهین خان صاحب منصب

حسین خان حکم قندهار سیاهنه **دوازدهم** سرد ابراب جمع

ابتر نادشاه آزه در بلخ سینه **هفدهم** سرد ابراب جمع

سید فریاد زبانی هفتم **چهارم** سرد ابراب جمع

میران به صاحب آناه پور شاه به دروازه بیکه به علم

دیوان است هر روز بید از موضع نادشاه سینه

دو ابراب سرد خیز در کله است **هفدهم** سرد ابراب جمع

نهم سرد ابراب جمع سرد ابراب جمع

سرد ابراب جمع سرد ابراب جمع

سرد ابراب جمع سرد ابراب جمع

سرد ابراب جمع سرد ابراب جمع

سرد ابراب جمع سرد ابراب جمع

سرد ابراب جمع سرد ابراب جمع

سرد ابراب جمع سرد ابراب جمع

سرد ابراب جمع سرد ابراب جمع

سرد ابراب جمع سرد ابراب جمع

سرد ابراب جمع سرد ابراب جمع

سرد ابراب جمع سرد ابراب جمع

سرد ابراب جمع سرد ابراب جمع

سرد ابراب جمع سرد ابراب جمع

و سگله نقره تریب بیست و سه سین مرلیتته **بافند**

نقره نهم خوش صورت از دوده آبت سله نقره در آبت

و نقره در حباب صف مرگنه بزگان در مقابل مرلیتته

عریفه بیگ در سینه کپوده و کافر عرق است کلمه عریفین

یک مرتبه بظهور قطع میورد رسوه خاریا را آب کج خردا نه صفت

در نامه نویسیا از آبه میگذرد به نادر خبریه به مقصودین

فقره و غیر از بزرگ و کوفت بیات و قفل مرینه آله

مرلیتته آرقه ام میورد به در راحت میکنه بسیار نادر و غیره

تا از نقره مرلیتته در سینه بیخ تریب ک کرده مر از دودها

بر سر میورد **عریفه بیگ** در سینه کپوده و کافر عرق است کلمه عریفین

مراسله فتح سر بلند خان از دهلی به میرزا مغول پسر

علیحجل خان از احد آباد به موضع ۱۱ سوال **اسله**

ازین مراسله اوضاع دهلی و اخباریکه قبل از ورود نادر شاه

مستردوده معلوم میورد درین بیت **اهامه** از آمدن

نادر شاه گفتگو میورد نادر شاه به قندهار آمد از آنجا به کابل

در سوره هندوستان است **عریفه بیگ** در سینه کپوده و کافر عرق است کلمه عریفین

نقره نهم خوش صورت از دوده آبت سله نقره در آبت

کابل را سینه بیات رسوه خاریا را آب کج خردا نه صفت

در نامه نویسیا از آبه میگذرد به نادر خبریه به مقصودین

آباد و تریب ک کرده در آن بیخ را بر آب نادر خان

صفت در **عریفه بیگ** در سینه کپوده و کافر عرق است کلمه عریفین

بر روی کرده در مقابل نادر شاه **عریفه بیگ** در سینه کپوده و کافر عرق است کلمه عریفین

گرفت در سینه **عریفه بیگ** در سینه کپوده و کافر عرق است کلمه عریفین

بعادت از فرستاده بود و آیه رجب بیخ اقرار میورد

نادر شاه در کابل ۲۱ در زمین داران آبخارا رو بورد کرده

لی نه صفی راه را تا آب مسترد میسخته بخورد همراه میورد

نادریه و نادرخان سردار و جراب و علی از تبار
 ایلان به نادرخان رسیده بود این جنگ تا این آمد
 و با دفره نیکه این را به داریه و علی که یقه **صافی** نادر را
 نیکه از این برون غیر معمول از نیکه پشاور آوردند در این
 نیکه از تصرف به نواب نادرخان فرار کرده افسان او را
 گرفته است نادر شاه دادند چینه و زنجیر برده بدفره نادر شاه
 او را فرزند و زین خود را فرزند کرد در **غزه** **بغان** این خان
 به نادر رسیده پادشاه خان دولان و نظام الملک و قمر الدین
 نادر نادر شاه را سر کرده و بیست و سه تیردست این
هفت کرد و نیم از قزاقان **اصفقد** عماره نواب **سه هزار**
 هفت پشاور داده و داریه و دیگر همراه آنها سر کرده
 آمدند از سر حرکت کرده و در بیرون سر کرده زنده و منزل
 بهر قدر بیست و سه سعادتیان از محل قدرت خود هفت

از رود گنگ گذشته پسران ایلان را به حکم نادر بر کرده
 بگفت ایلان است و در بار و صمدان مرا هفت زن
 و بیست و هفت **بانی** میان آنها رود و پل شده پادشاه جوان
 به اهد و دوزخ خان در آن ایلان بود او را نگاه داشت و حکم
 کرد نظام ملک و در این جنگ برده و علی آنها استغفار کرده
 در این ایلان خبر رسیده نادر شاه به نادرخان پادشاه و
 رسیده و به نادر رسید پس نیکه و آنی بهت آمده و فریاد
 در **آنگ** و در وجه لاهور در حرکت است این خبر رسیده و
 سرهش کرد **دیبا** **بیک** این است و نادر رسیده چینه زده
 از راه آب به **پلنه** **دبای** **سیران** رفت و در **نظام**
 از نادر پادشاه مطلع شد و هفت نفر گرفته و دستها برده

و این عهدان را به حضور باریک خود به جگر خفته

خود بقرن تشریف فرما رود خنده روز این فکر است

بمقدمه فرار شد سعادت خان ابراهیم در **شاه جهان آباد**

آبادت و صیانت کند و بیایم از آن **لاهور** بدین

در **مهرستان** در بدخان ابراهیم سعادت خان فراتر

در راه ایالت **اودیه** بعضی ایامی در او ایستاده اند

بخت باز در راه سعادت خان با به اتفاق سعادت خان

در راهش برده و متعاقب رفت کند به ارب و خردان

آنها را بر کرده او را بر آوردن معالجه نماید در پیش وقت

و خفته از سگهای خان مبارک صدمه در **لاهور** حضور آید

و در آنجا به در آنجا سفری نظام است و سعادت خان در آن

بسیار بنی بقرن و نادر شاه است بهر عظم بنی کل سیه است

و تمام زمین داران بود یعنی همه ارضین بقرن قلیع و دام ضام

حکایت نیم آید در فرزند در خطی بقرن کند و آنجا به

از دست نبرد **ببین آباد** و محل بقرن از توابع لاهور است

در دست قلند خان که از صاحب منصبه سگهای خان برده

در **لاهور** در راه و آباد است امیر خان ابراهیم صرف

در راه و در راه او در آنجا دارد آنرا در راهی

بسیار است سگهای خان و دستش فرسخ در لاهور است قلند خان

بلیت در راه حرکت کرده بود بلیت زنی در راه

بلیت زنی به راهت کرد چه آنجا رسید و **شوال** از

فان در آن و نظام است و تمام زمین داران حرکت کرده

که از آنجا
انچه که در
در صورت
با جمعیت
همه از قریب
ببین آباد
قلند خان
میرزا

و صاحب بزرگ شکر کرده و او را در مکه مقدسه قرآن خواند
 قبل از فریب **سپید** فرستاد و در اخیال دانه حرکت
 و با این پیش رفت که آن حق بود و شکر و آن هم حرکت
 گفته آید به برت سعادتمندان بنده زبیر است برگزیده
 بگاز رود فغان گنگ آید و نقدش در این جهت
 است از آن جهت جمعیت از مردان بقره و آثار غیر زوره حرکت
 گشته و صفیات و در دست و بصدع را با پناه میرند
شاه نظر فریبش را نداد و شاه در کابل شکر کرده گناه
 آنرا قطع بین برده و فرموده اند و یک نفر از آنرا بنی دست
 در آن کرده و **آید** ان الله **۱۱** **۱۱**
روایه و قایم و احوال بیدانه و در یادش بود
خند و سنان که بیست و شش سر بلبله خان در حلقه
نوشته و از روی اصل آن با یکدیگر برجه شده

۱۲ **ذیقعد ۲** **۱۵۹۱** در آن محله شاه و همکاران
کریال بر آید کرده بود و در قریب **چهار فرسخ** بود و پیرا
 شکر بته در شکر **پنج خانه** عماره در آن مسکن بر آید
 و او را بر کرده بودند و در سر آن بر آید و پادشاه بود مقابل
 آن **«مورچل»** نیز شکر نظام الملک و محمد الدین خان
 بود و در آن شکر در خانه مخصوص آید بر آید و از آن جا
 داده بودند در دست راست خان دولان و مخفر الدین خان
 بود و علی حمیدان و میرقلی و شهداد خان و خان بان خان
 بودند در طرف چپ قمر الدین خان و عظیم الشان و
 جان خان و سید نیاز خان در عقب بر آید
 سر بلبله خان در دست راست او محمد خان بن کوش در دست چپ
 خان دولان **«کبری پیرام»** با این صفات و دست خان
 وزیر **«مهر بید آملون کوچه قلی»** در دست راست نزدیک

نقاره خانه سین سوزن خانه دوته بهروز خان واسحق خان
 و اصل علیجان بست سراندا که **آهیر** بوده هر یک ازین
 ارباب قرن مخصوص خود همراه بوده و تمام قرن ها فرود آمد
دوبست هزار سرور و دیده بود در بین روز خیر رسیده حاجی خان
 بین فرادول نادشاه بقایه بقولای در آن فرسخ از درون
 محمد شاه وقت داشت رسیده و **سین هزار** سوار کرد همراه
 ن و در آن روز **۱۳** صفت در سواران قرنلباشی و الحراف در آن
۱۴ که همراه از قباغ اباد مرآت کشته و این نوده بوده
 هم در آن قرنلباشی مرآت کشته از و نظام صفت اوردن **۱۴**
نادشاه صفت ازین و بجایه برادرشاه آباده این نوده
 سرهند است و **سین** ازین و بجایه **۱۵** **طابقت** کشته
۱۶ **چهل هزار** سوار به **تورک** رسیده این نوده و صفت نیزه دار
 و ترانمانده و صفت هم بوده در سوار آتانه و دست

دو تره خان داشت و هر جوان قرن و صیغ و سوار بود در بعض
 نوده و بعضی قلمه و بعضی با بر داشته یکفره تمام نوده نادشاه
 پادیه بزرگ سبیل است ارباب هزاره و کتبه را از نوره و سوار
 تکفین بود بهر جنگ و ستیزه و آیت تمام بوده و باران پر شده
 سخت و فر قریب **سین** **هفت هزار** زن همراه بوده
 ترکها در قتل هزاره **۱۷** ایر گرفته بودند زنانه و وقت حرکت
 ابراز **۱۸** تفاوت نداشته بهر یک با هم پیش ابراز و در این
 نوده که کتبه نقاب از فر بصورت کتبه و در آن سبیل عمایه
 کتبه کتبه در با و صیغ مثل مرد بوده درین روز همه نظام
 نظام صفت رسیده و در صفت داده شده همراه در و جنگ
 بدو مرد **۱۵** **ذیقعه** نادشاه بر اهل جنگ در نوده
 از بلوای حرکت کرده در **۱۹** **دوبست** سوار در خان دوران
 بود با فاعده **دوبست** **دو فرسخ** نزال کرد

از وضع سعادتخان و اردنه و حضرت ابوت ه رفت و تیب
 تحت قبل از هله خبر رسید و قرون ایران اتباع و تیب
 سعادتخان و بفرستادن از اردنه و بعضی فاریج
 سفر از این اردن نادر شاه و خان دوران اتفاقه بود
 عهد کرده بجهت نصرت و اسرار اخبارت برده سعادتخان
 ایرانیه از دربار اردن آمده و بجهت بکنش کسان خود
 خان دوران و زردی در بار تیب و قرون خود با دهنی
 مخفرخان و سید حسن خان و خان نغان و میرخان
 و شهداد خان و غیره مجموع **بلیت و دو نفر** ابراهیم
 مصفون بزرگ اتباع خود نیز با او رفته نادر شاه و آینه
 از قتلور رسیده بود بطبع و با تبارفت **خدا** بر آمد
 و **خدا** نفر فجر **خدا** نفر خجیای **خدا** نفر هکدار **چهار نفر**
 از قرون خود اسباب کرده **خدا** نفر از این راهم مختلف

۹
اصح علیا

در کین راه گذاشت **پاخذ** تفتد داره مقابل سعادتخان
 و **پاخذ** دیگر مقابل خان دوران فرستاده اند و اهل هکدار
 گشته بینه این تبار بفرستد و اسما سفر کرده بر آمد
 در کین بوده یک مرتبه از شرف رحمته و تحت عهد اردنه
 غیر این **چهار نفر** از قرون نادر شاه بفرستادن
 هکدار که مگردش **چهار نفر** از افسار بطراف مرکت
 بر کرد و راه ما توبین بفرود و دسترا اهل سیرا بفرستادن
 بر حسب حکم در دست هف کینه برده بر طایفه بفرستادن
 هف برده بیک آره ابراهیم و در اتفاقا به ابراهیم
 تیب این **چهار نفر** از عصر تیب آنه بکینه از قرون
 هکدار و منان آینه سعادتخان و سیر هکدار بفرستادن
 خان دوران ابراهیم از خان دوران غیر فرستاده
 او با بفرستادن اردنه مخفرخان و غیره صاحب نصبت

در متفرق کرده اند از فقه و کتب زیاد باقی مانده است
 و باب انساب است برده بودند همراه برده اند و هم
 قادیان بنام است برده خرد با این معاد خان و بر هجرت
 با کتفان در آن بر آید با باغ و چاه آن در بدین است
 قادیان کتفان است آن است در بدین است بود و آن
 بود در نام و اینجا از خود داشته است روز ۱۸ نظم است
 و علم است فان اصلاح بود نادانان رفته است
 در آنجا برده و بگشته و آنجا بگشته است طبع نه وقت عمر
 فان در آن از زمین در داشته بود وفات یافت روز
 ۱۹ نیز بود و گفت گشته است در شب ۱۸ نظم است
 داده است بر کتب است در آن کل و این است از کرد
 جمع روز ۲۰ پس فان در آن با اندام بر کمال بود
 در آن وقت روان گشته است هر چه بود در آن

و کل در عهد او با خانان است الدین خان و عظیم الله خان
 نیز وزیر و چله خواجه و **دو بیت شعر** برده اند از بدین
 رفت **بیت** گفت که هر که است که آمد سر آمد که در خود
 با خواجا و ایام دیگر است که در آن است که در آن است
 بود **بیت** رفت در ده راه خطاست خان و کل است قبول اد
 آنکه هر که بود که **نظم** است که نادانان بود
 است در آن است که هر که است که در آن است که در آن است
 به اتفاق رفته است آنجا که در آن است که در آن است
 بود خواجه و ایام است که در آن است که در آن است
 است که نادانان است قبول کرد او است که در آن است که در آن است
 نزدیک خود در آن است که در آن است که در آن است که در آن است
 نادانان است با او است که در آن است که در آن است که در آن است
 در آن است که در آن است که در آن است که در آن است که در آن است

دین بدت **بیت سال** نظر بر ارفا و غان کرده اید
 در مملکت استبدادیه آن و چون آسابل از فدا داده **بجود**
 نسبت بخاندانده صفر و بخت ایران از دست و قدر سینه
 من خلف را از فدا قطع توام کرد اما چون بقیه و غرض
 ما مجبور کرده و سفت بقیه هر کس و فماری و مغراف کرده
 قدر من بر اهل مملکت زیاد هست و آذخه و سزومات
 دست **بیت** سینه بایر و دهلی بایم و در اینجا خبر روز بام آ
 قدر من غنیمت بگرد و بیخ و نظام ملک و ارادان تسلیم
 بعد از آن آسابل خور توام گذاشت با بر خود بردارید
 محمد آ و در تمام این بدت جواب گفت و سکت بود
 بدست بقتل احوال و غلبت داد و فایز دین بپس غیر
 جواد خان و پروذ خان و نماز آیتین خان حاضر بودند
 عصر پادشاه بنه و تان ابرو خود بر گت حبه نقره

صاحب منصبان پادشاه عرض کردند و همه فدا غنیمت
 گران کرده آن حکم کرد و کان انبار امانت گشته این
 اقدام بجا **جمع** امراء آسابل گران غنیمت گردید **جمع روز ۲۱**
 نظام ملک و وزیر علم آیت خان و نماز آیتین خان بحضور
 پادشاه رفیق و قدر خص سینه نظام ملک علی
 کبریا و کبریا بجه و یک اسب سفید گردید و ب عظیم آیتین
 و نماز آیتین خان به یک اسب بجه و یک قبا رحمت
 ساعت از دست رفته بحضور محمد شاه آمده و از آن خبر
 نزد پادشاه و مذاکره شده بود عرض کردند و لی که مطلع
 نه چه گفته است **بیت** روز محمد شاه حکم کرد **پانصد نفر**
 بیدار حبه کتف از ادفن گشته **عقل** **بیت** **قرآن** بنه و تان
 گشته بود و حبه انبار در **۴ فرسخ** متفرق بود بیدار
 در فک برور حبه آیتین و بگشته نذر شده **بیت** **نفر**

از قون نادرسا و کت و هفت صه نفر ز هزاره و بی از
 کت آید نفر در میان جنگ و بی کت بی سب اندر این
 کرده بودند از قون بی و سب ن هین نفر سه بود
 و قادر حرکت کردند و کت الله بر آسم کرده از میان
 جنگ باورنه و معالجه کنند بهارم و اینه ک زمان در میان جنگ
 گتقان بر دانه **۳۰** **فیل** هم کت سه بود درین روز و روز **۲۱** است
 غله بدون زحمت به دست من آی به کبارک الی بنده به
 بی رویه است و در غن ده به به الی چهار رویه است همت
 این غله است و بعد از وقوع جنگ اردو در حقیقت همت
 و اذقه از فارغ وارد من شود بی بی از سر باز همت
 من کت از سگم از سگم فارغ سگم در اردو نادرسا
 چون سفت **هجده** الی **بسیست** **چهار** فرسخ از اطراف
 اذقه تقیل من کت گتم **۳۰** **من** بی رویه بفرش بی

سه و اشخاص به زحمت در سر ایها و اطراف است
 قون نادرسا و بافت و آید بیرون میدونه کت سه
چهارده الی **پانزده** **هزار** سه در روز **۲۲** قاسم بی
 از اردو نادرسا و آیه و اطراف عمده از قون کت بود
 میرهن خان و در جنگ زخم دار سه بود بغیر سب و جهان آباد
 حرکت کرد و بی از ترس نا امنی به مراجعت کرده اردو
 وارد **۲۳** در روز **۲۳** اردو قون بی و سب است
 کربال مقابل قون نادرسا و قون کت در اردو فرود است
پنج **ایش** نفر تر کت و آنجا است همت از قون کت
طایفه **امرو** است آنجا انارت کرده و کت را به قون کت
 و با غنیت زیاد مراجعت کرده در اردو کت و اگر غنیت
 شد کبارک **دو** **دو** **دو** الی **سه** رویه است و فرود بی کت
 اردو نادرسا و بود از قون کت بقیه صرف کت سه بود

من آنجا که بیایم برود و عت از شب رفته بر نیزه فرایغ از ناله
 شاه و سیه این مفرق اقرالین خان و زینبیا! و فراد محمد شاه
 سر بلند خان و محمد خان بن کوش و عظیم الله خان با حضرت
 پادشاه که از راهب مردم خود ایستاد و متفرق شدند و بیایم
 نوزدهم به روز و در این فقره فرود آمدیم و حضرت

دفعه این خبر محمد شاه و سیه سر بلند خان و سایر امارا
 اظهار کرد و آنصفی بی محسوس شد و است با بد فقه پادشاه
 گفت و افتاد امر از دست من بیرون رفته باید که از دست
 بکنم یا فراد ابقون حرکت کرده زهان بجزیم یا الله بی مرتبه
 تم فرود کار خود را تمام و دفع تمام همت و بیوانی را بکنم یا الله
 به تکلیف و بیود آمده تن بدیم میل خود ایستاد اگر چه الله
 زیادت بنی اخیر بود روز ۲۰ سر بلند خان و محمد خان و غیره
 بر یک با اتباع خود فرود آمدند و هرگاه ایستاد و جگه میباید

و اگر چه تقیم نزد نادشاه بود و نفرایم همراه رفته با تقیم
 او همراه باشند و بی آنکه هیچکس ازین حال به مقام ابرار
 ز سیه غمگین بود یافت نرسیده و همه کشته گاو با وجود آنکه
 زیاد بود بازده بر یک روی فرود آمدند و سیه سر بلند خان
 نادشاه و سیه این مفرق - سر بلند خان آمده و
 فرستاد و آمده ایستاد! قبل از آنکه محمد شاه حرکت کند
 اینجا فرود آمد

روز ۲۵ سر بلند خان به از تقیل اهله رو بارو نادشاه
 حرکت کرد و بر حسب حکم اتباع و بی خود را در دست راست در حرکت
 خود! خانواد خان و بی نفر سواره و بیایم نفر در داخل
 ارد گردید و نزد یک ایگاه مقبل بنزل سعادت خان وارد
 کرد و بر این خود بر این نزد است عت قبل از فراد محمد شاه
 بر حسب حکم بیست روان سفر نیست هر چه در دست

مضمون در تکلیف احد در رد فغانه که یک فاعله بود با گرفته

اسوال محلی تا در اسراء آورده بوده نغم نادرجا هـ

دوبیت عماره قوی ایماست از ترجمه محلی تا در کتاب

کرده افزانه و سایر اسوال در خطب شو بود **ایک هزار** سوار

در مستحق به ترجمه محلی تا در نزد **دو هزار** سوار فز کبابی

بکابل فرستاده و از آنجا به قندهار روانه دارند امروز نادر شاه

به قدر ملاحظه است که تمام آثار و افراد این اردو در

سرازمند و در باره سایر و غیره انعام دادند و خانیچه در وقت

گرفتن قندهار هم اعطای کرده بود

جمع روز ۲۹ کما سب خان وکیل **بچه هزار** سوار و لشکر

به **شاهجان آباد** امر شده و قلعه را به تصرف باورد سعادت کما

امور حفظ و مرآت شده و فغانه و امانت البیت اسراء

علم آتیه فغان: مرالبت رود فغانه امر کرده و هر یک اتباع

دین خود رفتند و چه نفر سوار نفوس همراه داشته و بطوریکه

کلمه و کلمه از آن اذیت و ضرر را می نبردند سر بینه فغان

حب اکرم به بقاء خود رفت

روز **نهم و دینچه** نادر شاه شول به نفس پناه جهان آباد

به دست بطریق آب از راه رود به **بیت هزار** سوار

نیمت حرکت کرد **بچه هزار** لشکر امر شده از طرف راه

هرم از آنجا میگشت و با قیون قریب نیم فرسخ مسافت

در آن کشته بیسی از ایرانی و بینه سینه از آن بود از آن راه

بود و اگر میرفت بمزارت آن قل بود در وقت حرکت فاعله

داده شد **مخمس** به تینت او آید و با یکدیگر بر طرف برده
 آغوش منور صفت برده و نادره با کمال بهمانی و صفت کلام
 او رفتار نمود **هم** صفت ها در **۲** **۳** **۴** **۵** **۶** **۷** **۸** **۹** **۱۰** **۱۱** **۱۲** **۱۳** **۱۴** **۱۵** **۱۶** **۱۷** **۱۸** **۱۹** **۲۰**
 نسبت **۲۰** **۲۱** **۲۲** **۲۳** **۲۴** **۲۵** **۲۶** **۲۷** **۲۸** **۲۹** **۳۰** **۳۱** **۳۲** **۳۳** **۳۴** **۳۵** **۳۶** **۳۷** **۳۸** **۳۹** **۴۰**
 حکم **۴۱** **۴۲** **۴۳** **۴۴** **۴۵** **۴۶** **۴۷** **۴۸** **۴۹** **۵۰** **۵۱** **۵۲** **۵۳** **۵۴** **۵۵** **۵۶** **۵۷** **۵۸** **۵۹** **۶۰**
 در قیل **۶۱** **۶۲** **۶۳** **۶۴** **۶۵** **۶۶** **۶۷** **۶۸** **۶۹** **۷۰** **۷۱** **۷۲** **۷۳** **۷۴** **۷۵** **۷۶** **۷۷** **۷۸** **۷۹** **۸۰**
 بکس **۸۱** **۸۲** **۸۳** **۸۴** **۸۵** **۸۶** **۸۷** **۸۸** **۸۹** **۹۰** **۹۱** **۹۲** **۹۳** **۹۴** **۹۵** **۹۶** **۹۷** **۹۸** **۹۹** **۱۰۰**
 بانه **۱۰۱** **۱۰۲** **۱۰۳** **۱۰۴** **۱۰۵** **۱۰۶** **۱۰۷** **۱۰۸** **۱۰۹** **۱۱۰** **۱۱۱** **۱۱۲** **۱۱۳** **۱۱۴** **۱۱۵** **۱۱۶** **۱۱۷** **۱۱۸** **۱۱۹** **۱۲۰**
 و بیره **۱۲۱** **۱۲۲** **۱۲۳** **۱۲۴** **۱۲۵** **۱۲۶** **۱۲۷** **۱۲۸** **۱۲۹** **۱۳۰** **۱۳۱** **۱۳۲** **۱۳۳** **۱۳۴** **۱۳۵** **۱۳۶** **۱۳۷** **۱۳۸** **۱۳۹** **۱۴۰**
 با آینه **۱۴۱** **۱۴۲** **۱۴۳** **۱۴۴** **۱۴۵** **۱۴۶** **۱۴۷** **۱۴۸** **۱۴۹** **۱۵۰** **۱۵۱** **۱۵۲** **۱۵۳** **۱۵۴** **۱۵۵** **۱۵۶** **۱۵۷** **۱۵۸** **۱۵۹** **۱۶۰**
ب **۱۶۱** **۱۶۲** **۱۶۳** **۱۶۴** **۱۶۵** **۱۶۶** **۱۶۷** **۱۶۸** **۱۶۹** **۱۷۰** **۱۷۱** **۱۷۲** **۱۷۳** **۱۷۴** **۱۷۵** **۱۷۶** **۱۷۷** **۱۷۸** **۱۷۹** **۱۸۰**
 و آب **۱۸۱** **۱۸۲** **۱۸۳** **۱۸۴** **۱۸۵** **۱۸۶** **۱۸۷** **۱۸۸** **۱۸۹** **۱۹۰** **۱۹۱** **۱۹۲** **۱۹۳** **۱۹۴** **۱۹۵** **۱۹۶** **۱۹۷** **۱۹۸** **۱۹۹** **۲۰۰**
 کرده **۲۰۱** **۲۰۲** **۲۰۳** **۲۰۴** **۲۰۵** **۲۰۶** **۲۰۷** **۲۰۸** **۲۰۹** **۲۱۰** **۲۱۱** **۲۱۲** **۲۱۳** **۲۱۴** **۲۱۵** **۲۱۶** **۲۱۷** **۲۱۸** **۲۱۹** **۲۲۰**

گفت **۱** **۲** **۳** **۴** **۵** **۶** **۷** **۸** **۹** **۱۰** **۱۱** **۱۲** **۱۳** **۱۴** **۱۵** **۱۶** **۱۷** **۱۸** **۱۹** **۲۰**
 در آن **۲۱** **۲۲** **۲۳** **۲۴** **۲۵** **۲۶** **۲۷** **۲۸** **۲۹** **۳۰** **۳۱** **۳۲** **۳۳** **۳۴** **۳۵** **۳۶** **۳۷** **۳۸** **۳۹** **۴۰**
 گفت **۴۱** **۴۲** **۴۳** **۴۴** **۴۵** **۴۶** **۴۷** **۴۸** **۴۹** **۵۰** **۵۱** **۵۲** **۵۳** **۵۴** **۵۵** **۵۶** **۵۷** **۵۸** **۵۹** **۶۰**
 و بفر **۶۱** **۶۲** **۶۳** **۶۴** **۶۵** **۶۶** **۶۷** **۶۸** **۶۹** **۷۰** **۷۱** **۷۲** **۷۳** **۷۴** **۷۵** **۷۶** **۷۷** **۷۸** **۷۹** **۸۰**
ر **۸۱** **۸۲** **۸۳** **۸۴** **۸۵** **۸۶** **۸۷** **۸۸** **۸۹** **۹۰** **۹۱** **۹۲** **۹۳** **۹۴** **۹۵** **۹۶** **۹۷** **۹۸** **۹۹** **۱۰۰**
 سه از طریح **۱۰۱** **۱۰۲** **۱۰۳** **۱۰۴** **۱۰۵** **۱۰۶** **۱۰۷** **۱۰۸** **۱۰۹** **۱۱۰** **۱۱۱** **۱۱۲** **۱۱۳** **۱۱۴** **۱۱۵** **۱۱۶** **۱۱۷** **۱۱۸** **۱۱۹** **۱۲۰**
 و هفت **۱۲۱** **۱۲۲** **۱۲۳** **۱۲۴** **۱۲۵** **۱۲۶** **۱۲۷** **۱۲۸** **۱۲۹** **۱۳۰** **۱۳۱** **۱۳۲** **۱۳۳** **۱۳۴** **۱۳۵** **۱۳۶** **۱۳۷** **۱۳۸** **۱۳۹** **۱۴۰**
ب **۱۴۱** **۱۴۲** **۱۴۳** **۱۴۴** **۱۴۵** **۱۴۶** **۱۴۷** **۱۴۸** **۱۴۹** **۱۵۰** **۱۵۱** **۱۵۲** **۱۵۳** **۱۵۴** **۱۵۵** **۱۵۶** **۱۵۷** **۱۵۸** **۱۵۹** **۱۶۰**
 گفته **۱۶۱** **۱۶۲** **۱۶۳** **۱۶۴** **۱۶۵** **۱۶۶** **۱۶۷** **۱۶۸** **۱۶۹** **۱۷۰** **۱۷۱** **۱۷۲** **۱۷۳** **۱۷۴** **۱۷۵** **۱۷۶** **۱۷۷** **۱۷۸** **۱۷۹** **۱۸۰**
 میل **۱۸۱** **۱۸۲** **۱۸۳** **۱۸۴** **۱۸۵** **۱۸۶** **۱۸۷** **۱۸۸** **۱۸۹** **۱۹۰** **۱۹۱** **۱۹۲** **۱۹۳** **۱۹۴** **۱۹۵** **۱۹۶** **۱۹۷** **۱۹۸** **۱۹۹** **۲۰۰**
 از آسمان **۲۰۱** **۲۰۲** **۲۰۳** **۲۰۴** **۲۰۵** **۲۰۶** **۲۰۷** **۲۰۸** **۲۰۹** **۲۱۰** **۲۱۱** **۲۱۲** **۲۱۳** **۲۱۴** **۲۱۵** **۲۱۶** **۲۱۷** **۲۱۸** **۲۱۹** **۲۲۰**
 از قرآن **۲۲۱** **۲۲۲** **۲۲۳** **۲۲۴** **۲۲۵** **۲۲۶** **۲۲۷** **۲۲۸** **۲۲۹** **۲۳۰** **۲۳۱** **۲۳۲** **۲۳۳** **۲۳۴** **۲۳۵** **۲۳۶** **۲۳۷** **۲۳۸** **۲۳۹** **۲۴۰**

بصفت قان
 و صفت کلام
 و قرا کلام قان
 تمام در آن
 کلام و کلام
 بود امروز
 کلام قان

گردد و نادر شاه ایرانه در بعض مردم گفته مردم کرده
 که از اهل خراسان و اهل قزوین که در آنجا آمدند و او را
 از هر طرفی که میخواستند در آنجا جمع می نمودند و در آنجا
 بقیه از قزوین نادر شاه را به در برون و بار در آنجا برون
 بعضی را قتل کرده و بعضی در سجده این قلعه در دو خانه
 جمع کردند و بعضی از آنها که در قزوین آمدند
 در میان خان دودانی در قزوین بزرگ منزل داشتند
 آنجا که در آنجا حفظ و مراست خود بودند و چندین
 در آنجا و بعضی از قلعه و خانه آنجا قزوینها را آنجا برون
 در آنجا در آنجا که در آنجا نزدیک بودند و در آنجا
 قتل دادند و بعضی از آنها را از قزوین بسیارها
 و او را در آنجا قتل و بعضی از آنها را در آنجا قتل
 که در آنجا بود و بعضی از آنها را در آنجا قتل

در آنجا قتل
 در آنجا قتل
 در آنجا قتل
 در آنجا قتل
 در آنجا قتل
 در آنجا قتل
 در آنجا قتل
 در آنجا قتل

در آنجا قتل ۱۱ و ساعت از روز گذشته و در آنجا
 باقی در آنجا بود نادر شاه در کمال قیصر از قلعه بیرون آمد و در آنجا
 اسیر کرده و در آنجا **خاندان** **بچه** رفت و در آنجا
 در آنجا قتل و در آنجا قتل و در آنجا قتل
 قتل خود و در آنجا قتل و در آنجا قتل
 مردم را آرام کردند و حکم کردند که اگر کسی در آنجا قتل
 بجز در آنجا قتل و در آنجا قتل و در آنجا قتل
 قتل و در آنجا قتل و در آنجا قتل و در آنجا قتل
 کرده و در آنجا قتل و در آنجا قتل و در آنجا قتل
 خود از قزوین و در آنجا قتل و در آنجا قتل و در آنجا قتل
 کرده نادر شاه **مردمشان الله** در آنجا قتل و در آنجا قتل
 بود رفت ۲۱ که در آنجا قتل و در آنجا قتل و در آنجا قتل
 بقیه از آنجا قتل و در آنجا قتل و در آنجا قتل

تقدیر حضرت صاحب نادری و اندیشه نشاورد و هم در آن

صاحب نصیحت را در دست دیده بود که در دست ایستاد

نزد نادری و بر خشم و غضب فرور آمد کرد و حکم داد

از آن عمل شروع کرده قتل ۲۰ ماهه بر آن آید که در آن

از دیوانه و بام ۲ باره و شروع به قتل و نجات نمود و فرستاد

از این امر جان و بدقته آن آید گاه قدیم **آب رخ دین**

بناخت و در آن گرفت از آن طرف آن بقره **چیت** می

از طرف دیگر آید باز تبا کوفت و **بیل میخانه** شروع

و کس که از آن کرب و بلا ۲ و خیا بنام و این ۲ در هر طرف

ن کاره نظام و اطراف مسجد جامع و بازار بنام و جوار پروردگان

کاه ۲۰۰ آید که از آنجا با اسب زود و آید و اسب و اسب

و فانی و کرب و بلا ۲ از اینک و در وقت و زنی و مرد و این ۲

شماره کرب و بلا ۲ هر حیوانات از طرف و غیب آن غیب

نزد نادری و نادری و اندیشه نشاورد و هم در آن

صاحب نصیحت را در دست دیده بود که در دست ایستاد

نزد نادری و بر خشم و غضب فرور آمد کرد و حکم داد

از آن عمل شروع کرده قتل ۲۰ ماهه بر آن آید که در آن

از دیوانه و بام ۲ باره و شروع به قتل و نجات نمود و فرستاد

از این امر جان و بدقته آن آید گاه قدیم **آب رخ دین**

بناخت و در آن گرفت از آن طرف آن بقره **چیت** می

از طرف دیگر آید باز تبا کوفت و **بیل میخانه** شروع

و کس که از آن کرب و بلا ۲ و خیا بنام و این ۲ در هر طرف

ن کاره نظام و اطراف مسجد جامع و بازار بنام و جوار پروردگان

کاه ۲۰۰ آید که از آنجا با اسب زود و آید و اسب و اسب

و فانی و کرب و بلا ۲ از اینک و در وقت و زنی و مرد و این ۲

شماره کرب و بلا ۲ هر حیوانات از طرف و غیب آن غیب

حد و بیعت هزار و هفتصد و پنجاه و هفت

از دم شکر گشت آینه از نقینه و امثال غایت سوره بود
 در آن به حضور نادر و آورده و بیست امثال در آن
 این کف نه در بیست فانیست به دو م در کفر از آن سوره
 مانده بود **سی** الی **چهل** روح هم گزاشته و این سوره
 در کوفی نیز بین قاصد و معلوم میاید و در این کف
 از ده و آه تا غیر از کوفی بین بود و کف و قل روح
 نه آنکه مصلحت سوره کرده و کف لطف بین مایه
 کرده و دکان دارم **بینه** و اهل ابار و فزاد و
 بقره و حال قراباش **۲** بسته کرده بعضی از شخص
 پس از آن که سازند خردا گشته بیکه خردی را هم کف
 کرده که زبان بیاید مخصوصا وقت در میان مکتب راه
 نزدیک سوره بیست کف در میان فزاده خردا پیش رود
 در دقیقه شکر بود و داخل خانه سوره و او را بسته **چهل** اف

زاتبا گشته و بی باره بپرس عقل از سرش رفته بود و برین
 رفت و بتبارز بپرس **۱۱** دانند اگر دایمه راه خانه خود را
 آبتان کن یاد و گفت در اینجا نقینه و امثال زیاد است
 هم بعد از آنکه خانه او را غارت کردند او را گشته و بی کار خود گشته
 باره بپرس متاهل سوره بود و خردا از جان فدای کرد
 هم **۱۲** مخصوص زنها و بی در خانه خود را سزایند
 روز و شب **۱۳** در حجب کف نادر شاه آنرا مخصوص زنند
 بنیان خود **۱۴** گردانیده و بی با هم **۱۵**
 دره کس و عیان بین کرد و ذکر آن قبیح است
۱۶ قسم از قرن راه نادر شاه امر کرده
 بود در میان **۱۷** روح **الله خان** بکفر و آورد
 ۲۱ الی تقای مغرب مقرر کرده دست دیگر از قرن پدید آمده
۱۸ پنج الی **شش هزار** نفر از ۲۱ الی **سیصد** نفر

بعد از مردن او و قتل دعوات شد این امر باعث ترحم خان
 و سایر امر که درین مجلس حاضر بودند محول گردید و کلمات
 در انجام این امر که یاد داشتند باین قراره عظیم تم خان
 و **چو کل گور و کل ستیابام** و ای بیگانه و هم منصب داران
 در دستان محاکم و غیره در خانه سر بلند خان جمع شده و این
 امر را انجام بمانند تمام صاحب سفار و ای غیره که در
 آنجا متولد شده و آنچه کلمه ای یک فردا از نقد نبرد
 باب سی و پنجم در حضور نادرسا و تقسیم کنند که
 هر چه میزاج بر دارد در هر چه را بر تنه مال خوردن باشد و کس
 ای فقر کنه باین تقسیم دستم بود و اگر بعد معلوم کرد
 هدف گفته است بیست و سه درین روز شش مذکور خانه
 رکنه خان آمده آوقت عصر مانده مقرر است سی و نه کرده
 و خانه خود مراجعت نموده

روز **دوشنبه ۱۹** این اشخاص و بابه جمع شده و تمام روز مشغول
 در مشق اسرار و سیاه کردن بودند درین روز سید نیا نیا خان
 را که شب قبل از قتل تمام خانه نفر خراباش را در خانه حبس کرده
 و آنرا اندر این بود حکم دادند که با آن خانه نموده **شهوای خان**
در بیان که در آن شب محرم فقه بودند نیز بیست و سه
 شهوای خان را سر بریده و آن دگر را کتب برده کرده
 روز **سه شنبه ۲۰** سر بلند خان حاضر شده بر سر
 رفت و در آنجا قیام گران بنای با دولت داده و خانه
 خود مراجعت کرد که با عظیم تم خان و سایر امر که مشغول
 آن بودند بهر این کنند
 روز **چهارشنبه ۲۱** رحیم بیگ مینباشی **بودیت**
سواء و نقلدار امر خدمت سر بلند خان کرده که
 منصب داران محصل بوده آنرا مجید نمائند که قبل داد

دست پرده داران با درون بیرون بسته که چهل نادره

موزد صلیبانه

روز پنجشنبه ۲۲ محصلین به بین کارستان برده

روز جمعه ۲۳ رکنه فان و علم فان پنجشنبه سوار

رکنه فان فرمانت پرده شجاعتخان وانی بنگانه

ابری مرده فراغ است و پیش از تحویل نمانه سیدو

هفتاد و پنج تومان از فرمانت هر بار مخرج به مریدان

هزار و دویست تومان به پنجشنبه سوار داده

روز سنبه و یکشنبه (۲۴) (۲۵) (۲۵) منزل فقره پیش

تبریدن دینی ضمن تبه تبارز و هارخان در کار رودخانه

بیارموس نصرالله خان میرزا بر نادره نمانه

کار و دفتر یزدان نجش بر کامنجش داده اولیکتیب

پارا بار ادبینه شب پنجشنبه ۲۹ شب باغاف بود

محمد ساه باران عدوس عادل هجده هزار و هفتصد

پنجاد تومان جواهر هجده هزار و هفتصد و پنجاه تومان

نقد برده فرستاد خیر روز سیدان عدوس نادره ساه یکمده

هشتاد و هفت هزار و پانصد تومان جواهر باران

فرستاد مجلس باران جمع ثوابه پیش سقل آله نمازها

در قلعه زریک در میان ممالک شفق بود لها سبب ان و عطفه ان

دانش محمد ساه در آثاره فرمینه و سیه روزه از طریق آب

آغوب در آثاره بدنه نام و کلمه مضب داران و سیه

مضبان نیزج آتقال حضرت دانسته و شب بدون و اول

و تحفظ خانه خود را حبت سر کرده و نیز در آن و سیه مضب

اشخاص که درین بابت گفته میورد و امران در این حال

خود را گذاشته بر طور بود در شهر وار کرده و خرمال برده

ارایه آتقال خود را خات داده اند خیر نظر از امر

محمد شاه مجید در آن روز در قلعه در کمال حفت
 دو هفته بنامه و شبانه خود را حبت کتبه ای بسب
 و چه در کتبش همراه خود داشته و ایام مهم از این است
 و حق لباس کفایت برت نزد اسم تغیه و ام بیاورد
 بعضی در بنام نادرسا که در فرج روانه بودند
 بی از ایام ما سرا زده خواند و نیز زنی کرده بودند سیات
 سخت بنام هارنه و بنام نبت به هم برار قسرت
 از پیش بیایست برین خیم سخت گرفته بطریقه خیمه
 ما حفظ اجبار و آید خود را کتبه از جمله **علم اش**
 به خوانه و ایب سید فولادخان که در تمام امر کرد
 دخیل در نفسینه و در میان مردم تقصیر به بنام
 روزه **محمد** با خیمه خود را بره کرد و در آن شب مرد
 روز **۹** که سبفان وکیل مجلس بران ایب **قرانه**

ذات رتبه که که سبفان حفت و با تغیر و گفت
 زب نام خواجیه **قرانه** کتبه
 و **مجلس** در این روز از زنی که برادره بود روز
۱۴ در آن کتبه بعضی از سبفان محمد شاه را در حفت
 که سبفان در زدن بطور که خون بصورت درین
 بنا هارنه **سبیا** و **چوکل گور** را سخت خوب
 به نبت و سبب زدن به از آنکه سیاه سبب هارنه
 نادرسا و نظایم کتبه در سبفان و **قرانه** کتبه و **علم** کتبه
 در سبفان برادر مریدان را امر کرد که نوازش
 که بفع **بیت** و **دو کرد** **تومان** در سبب سبب
 که بود با بر ده روزه جمع و **تیم** بنامه بفع **دانش** کتبه
 کرده و **هارنه** **سوار** قرانه به همراه آنها آمدند
 که هر یک **دو بیت** **سوار** همراه داشته باشد و **سبب** **چوکل**

نایه و افزونه داده که پریت از **دو بیت نفرسوار**
 زناتنا که اسنان در بیست است اگر ما دار فست خود آفر
 نایه بقرت خوب بگریه
 روز ۱۰ امرا و مذکبا سوار منزل جمع نموده که در قصر
 که سین شده بود نسبت جمال پس به تدریس میزد بعضی که
هفت کور سجاد بودند فقط **هزار و هفتاد تومان** بیار
 اتنا زشته بودند این فقره از دست دولت زینت کان سید
 نسبت به بعضی ایجاد اتنا بعضی دیگران نیز خوشی
 یا بر پیش خود آگاهی سبب نه بعد از آن هم که به نزد کسی
 معین نه تفریح بود بعضی را به تهنیت عمل محصلین در جمع
 همراه در را کشته بعضی از همه خوب رفته اتنا که
 خدمت کرده دست یابان اتنا بیوب شده بود از جمع
 آسب کار خالی فر جمع این عمواه بود و نه تهنیت

که کردند این رفتار هوانی را با شماره کرده بود که اگر
 بفرقه لباس میان ده هزار مرانه با کمال الهین در بر
 میزانت براتنا مراد آورده که مادر شاه در شهر
 کرده ل بیخمال بود و **سی کور تومان** به مردم
 تحویل کرده و **بیت و پنج کور تومان** تقسیم فرانه بود
 میان امراء و مدتر میان **هزار سوار** امر تقسیم به بعضی
 گراف را به کاستن هیت امرا ل زمین رفت مسدود
 که و **سی و هفت تومان** هیت داشت به پنج **تومان** از وقت که عدول
سی و هفت تومان و نیم بدل به میزد عرض عمواه بر سر راه
 و اتنا که بیت **تومان** از دست داشت به **هفت تومان** قبول کرده
 به جرایم و **سی و هفت تومان** به **بیت** قیمت بدل مرگه شده
 به **بیت** مردم هیت و در **حساب** عمواه **بیت** جمع نه **بیت** را
 فروخته و **هیت** را **تقیم** فرانه کرده و **بیت** را صاحبان

فایه نداشت هرا و فریاد فرقی باش نزد هیت
 نزل میزید نه بعد از روز قتل تمام به با ابارش بود قزلباش
 ضبط کرده بود این فقره و سه را به اهل اطراف سبب گزاف
 نه گنم نیم من پنج یازده بر روغن پنج بر یک
 رویه بود نه هیت روز هیت هاس به بین رویه بود
 به فرقه سرکنه خان و عظیم به خان تکرده و اهانه فرستاده
 ابرش بران آوردن منه به **فرید آباد** فرستاد هر کس هم کرده
 داشت فرستاد هس نفار هم با و آد رفقه در مدت قتل گنم
 نزل کرد لیکن و سه چایک به یک رویه سینه و نه پنج
 بلیت و پنج بر روغن هیت تیر به یک رویه فروخته
 هیت در اینت ساره قزلباش سقل اطراف فرید آباد
 و سیر هرا از طرف سفت و ارده الی پیموده فرغ
 تا هفت و تا سیر هت سابع و قراء سرام را هت کرده

وامه را که ما فیه سیردنه سرکنه قزلباش به سبب هت
 خود عرض تلف هرا و کاه و نه الی نه به پنج هیت کاه چه
 بقوا لته سقل کمنه و اغلب مال را تا هت نه و را **اد فر محم**
 بران دانشمند خان که با در او ملا علی اکبر سبب
 نه بود به نادر شاه **دو هزار و با صد تومان!**
 تیر بر قرائه و منصب خان سامانه محمد شاه سیر
 ناظم دیار به سین تریه و نه چه روز بعد از هت نادر شاه
 دانشمند خان اخیش نه دور **۱۴ ربیع الاول** فوت
 ایف هرا که را نادر شاه به محمد شاه نبرد
 روز **۳ صفر** تمام امراء حکیم نادر شاه قتل در
 آقاب در هفر محمد شاه هفر نه در اتجا **چهل و دو خلعت**
 که نادر شاه بران امراء فرستاده بود بر سینه نه هت
 نظام سقل و سرکنه خان و قمر آله تیان و محمد خان بن کوش

ازین قرار بود قباے اهلن اعلیٰ بالاپوش سکارے
 نار دونے بارچه نارے اعلا جہ ذیع یک مندیل
 نفسیک قبضه شمیر غلاف خلا بدکاره غلاف پینا
 سیر غلت است بقاوت برده بضر پنج بارچه بضر است
 بضر دو بضر یک بارچه نار دونے نافقه دوپے
 بقاوت درجات قریب ساعت از اقا بکشته
 محمد شاه در سمت روان مطر با جبر بهر سرش بریدل
 انکار رفت خیمه نهار امراء حار به فاحله کم بست براد برده
 وقت بریدان ریه محمد شاه به سعد الدین خلیف فرورد
 کیرا امراء بزرگ و خیمه نهار در منصب داران بقره نگذار
 باینه در بیدریان امراء باره سینه و باره آرد
 هر چه که فادرساه آجا برد آینه و آجا محمد شاه در سمت
 باین آینه و داخل سینه فادرساه یک گریا در فضل گرفته

بیدایم ناز فرزند امراء ناز داده سحر سحر به زنده
 پناه بفضله را بران محمد شاه اردنه
 یک تاج جواهر یک سر پنج یک بازو بند یک کمر بند همه جواهر
 یک شمیر دسته فرصع یک شمیر است که در میان آن
 دکن سمرقند **«دهو جب»** است باین قد آینه پینا
 نادر شاه تاج را بست خود به سر محمد شاه گذاشت و
 ازو منزه خواهر کرد به باد بضر نفاح دو داغ خود
 فخره نفاح از این قرار بود
اول - باین تیرت تمام امراء ارفع کرده و بیک بقدر
 منصب و جاه از فرمانه واجب تقربیم نگذاریم که بر او
 قدری در فکر خصوص نگاه بارد خورد آینه باین **نقشه**
سوار شمشیر نگاه داشته و به نغز رویم ایست **بسیار** و دو تومان
 مراهب بریم بار ده نفر یک ده با بر ده نفر یک فریب

دربار پزار نظر یک بین باغ سین کتبه ایدلایت
 داسم فائزاده وکلیف هر یک را بشایه و از صاحب منصب
 دربار و عهده هیچ یکی را نگذارید به بیچاره و بتی عادت کتبه
 هر وقت اشغالی بجهت مدده کافی از قرون تباران کتبه که
 رفاه و صفاقت و شجاعت او عمل اعتماد است امر کتبه
 و بعد از آنکه کار گذشت انشا فرما اخصار نامه که آید
 که مدت که مدتی سردار باشد که نیت هر یک خواهر و است کتبه
 از نظام کتبه اعیان کتبه که در رفاه او بچند هفتده ام که تیره
 و نفع است و برای آنکه او در سردار در بار کتبه رعیت زیاد است
 محمد شاه دانست که این نفع از روز خیر خواهر است
 زیاد کتبه کرد و خرابی نمود که چون حلق مستحق به نادر شاه
 است بار صاحب بزرگ هر کس را بدقی میرایه سین که
 نادر شاه گفت ایضا هدف صفت است صاحب منصب

که من سین کتبه در غایب من با اعتقاد نواز هر کرد بعد از
 رفتن من هر منصب را بر کس بدقی میرایه بهر چه اگر کتبه
 لطیفان کتبه به فرمود اخبار کتبه فرام فرستد که آید سین
 نماید اگر مردم باشد قدر هم فرام فرستد که هر گاه سرخ
 اتفاق کتبه قبل روزه از قندهار خود را بنا خواهم سین
 در هر حال ما به در تصور کتبه به این نظر محمد شاه را
 و داع کرد و عبارت عیس عمل عادت نمود و انجا امر را
 رخصت داد و نمایان خود بود
 روز **هاربیه ۳۴** نادر شاه نظام کتبه در نیت فان و
 امر را اخصار کرده و انرا با اجماع محمد شاه ارفر فرود
 بدید کرد که اگر لطیفان کتبه است فرایند دید و نیت
 فرمود نذر نه که نادر شاه در حضور منصب انرا خود مثل
 صاحب فان و لطیفین و دیگران گفته بود که در کارین

آم انشا نه برينه دين بن سيد فولاد خان خيه نفر
 ديگر از فرار اين را به اكرود و سيمت انسا هم بفرسته و لي
 چون شينه بود كه **سخت** نفر ابر برينه اند نزد محمد شاه
 رفت و سيمت را عرضه داشت محمد شاه گفت كه يقين است
 اگر اينها هم بفرست سرخاينه بره ما ما داخل انقدر
 خون اهن بوم بگذار چه بغيراينه برودن نادر شاه بمقل
 در هكت بود آنزديك لاهور سيمه از فرار هار بره اينجا
 سيمه هم كرد ۲۱۱ **طاليسير** و خيه قويه ديگر را قتل و هت
 كرده هبت اين هم از اين فرار بود كه دستات قون مقل
 بالراف بار مقل آخه سيمه و يقاناه مرقه قوت
 برده سوار م شفق را كه اسب و باب انسا را بخت
 م گرفته بشام بود زياد رفت م سيمه پر چه ^{ست}
 سانه برفت بيزدنه آرد به لاهور سيمه ميس از

يكهزار **سنت** و قاهر و بابو فقده نه نادر شاه
 اين فقده بيار مغيره كرده و نيز خيره نادر شاه
 زمين دار **كرمال** كه در آنجا فتح و بيه بافت خاسته **يكهزار** و **نهد تومان**
 عطا فرمود كه قويه در محل ارد نادر شاه آباد كنه و ام
 آنرا فتح **آباد** بگذارد
 خيه زه قبل ز هكت دهلي نادر شاه قس ز قون خونا
 سيمه به لاهور فرستاد و قون قون به لاهور زياد
 نه و زكريا خان خرافت عاين و جبار و مرافا و سيمه
 سر را جمع كرد و فرار دادند كه زكريا خان با آيا بيرون نه
 برود و بگردار قون بياس بفرسته اين مضمون اگر قبل
 ۲۱۱ م ميمه ادرينجا فرم اگر هت نيمه مازنه
 بيرون اتمام و امثال ما انماست اگر بول نيمه مازنه
 و ۲۱۱ نه ميس نه **هفت كور** و **نيم تومان** نيمه مازنه

سجده کتبه حال پرده مقصود و دست راست ثابت میسر

ببار این سوره که یک است و مثل دهلی آب قدره

یک قرن و یک بعد از این پیغام بدنام و در سبب راه ناکاه

۹
نار در دار

الطبع بره از طرف نادرساه حکم سه قدهم ۲۱۲ به ترا

جهد که و ابتدا ادیت زبانه بعد از تسلیم سوره این دست قرآن

حرکت کرده دارد کل طی سوره نادرساه کعبه در کعبه در

زردی لاهور گه

روز **سجده دم** سر بنه فان در دهلی قراول برده قلعه گه

دائره امر طرات قلعه بود روز به حکم قراول خوزا بر دارد

دقیق روز ۲۱۳ در سینه قراول عبده ادایه به از اینکه

از قلعه رفت خواست از نظام ملک دیرن که اتفاقاً نظام ملک

د فانه قمر این فان بود آجا رفت هر دو را دیرن کرده خانه

خود ملاحظه نمود هنوز بتایس از نفس ۲۱۳ کتبه ن روز قلام

در کعبه و مفسر از ابواب ۲ افاده و سقن سینه

روز **سجده عجمه** ۱۲ جمع عظیم فان و بعد از ظهر قمر این

بیرن سر بنه فان رفته

روز **سجده ۱۵** محمد شاه از عیش محل بریان ۲۱۴ آه

یک عت دین در آجا نمت امرا به حضور آهه و پیش گه

نظام ملک بعد از ملاحظه از قلعه خانه سر بنه فان رفت به

زاده ن نظام ملک از دکن آرد که سر بنه فان بر دین او

رفت این زلفه از کعبه گه عت کرده برده

روز **سجده بیستم** به ایرفان قلعت و یک یکا پر هت

دو مفسر **سجده بیستیم** بر قراول گردید به استی فان

یزید قلعت و یک یکا مفسر **دیوان خاها** عت

عظیم آه فان قلعت بریه و صد ۲۱۴ احتیاط فان

فان دوران قلعت بریه و **داروغه خاص** گردید

روز ۱۴ **بایع الاول** دانشمندان که بفارش نمانده

خان سامان سه بود وفات یافت

روز ۱۵ **سید الدین** من هفت بریده و ده خان مانده برادر

گردید از روزی که نادشاه از دهلی فرات کرد تا مرز که

روز ۲۵ **بایع الاول** است در امر مملکت نه امارت نه د

نه گفتند کرده اند خان بهر نماند که به بهرستان رسد

و از قیام قایت خبر یزدان خفته ن خواب راحت بپوشد

و تنگ را که از شراب غور و خود نپرسد برونه برارند

هم به خواب نرسد بکند غیر شوق کردند و تمام صحبت بگوش

آنها همه و به گریه بودند تا آنکه در روز قتل تمام فراب نه بپوش

که فرای آن که است و باره سکون نه اند و باقی خانه است

که اگر قبل از فصل با نماند که تغییر نماند بقیه ستمند خواهد شد

تا آنکه هرگز وقت و در وقت این تیره مثل مردمان میزد

و هر دو گنج و سپهرت و مینوز بخود نمانده بودند و از همه

عزیز آینه بود و تیات و نمانده تیات سید از حرکت

نادشاه با اهل این مملکت رسیده عیادت یافتند

مرکات چینه سازان نادشاه سقل آب هفت مردم

نه که در تمام مجالس با میل و نداشت بطور حق و سینه ذکر

برگشته و با ارباب خیال به چندی خود را نگاریدند

تا آنکه لم بنویسد که در نفس نادشاه اوقات نماند است

سینه خان این مردم مستمن بود سال قبل این تیره

دره خود را از خدمت دولت در کینه امانی که در آن

وقت در کار بودند میباید و از تیره اعمال آن تیره

دائمه امر جمع کردن مواه بسین نه بی اختیار بودند

نه فیل ادسه و آن نه به بقدریکه در آنست با هم

بیا بر آمد بطوریکه از آنکه از کجا آید مدتی و در آن

مرد نادان که میل و قدرت هم از مردم را نداشته
 بیان به کرده و از سرین خان تعاقب کرده فدهه مباره
 بنی صفی بی گناه پسر را هم کشت
 قیل ان الاله ذو ولد قیل ان الرسول قد کفها
 ما نخبی الله والرسول معا عن کسان الوریة کلیف انا
 بعد از هکت نادر شاه محمد شاه را با بنه و بگه بار خود
 ک از امراء نادر شاه به عرض کرد که در امر من پنهان
 حد فراه امب و دهه بیاد من تره هجرت چون
 رفت مولا که با نادر شاه داده است به گاه زمان روز آخر
 و اسب لایق صطل است خط بود بر نادر شاه تحت تاج
 بر نادر شاه جواب گفت من بنی مردم از هر حیث آن
 دادم گشته زان وسیع عظمت تو کراست سوار اوست
 اغلب اینها بیچاره و فقیر است من از دست تو بود

اولی عیال آنا گمراهی خرابه آقا و از گمراهی خرابه مردمان
 که در زیورست ما بیسته هفت بن نیت است با نادر گمراهی
 به پیوسته با نادر به نیت و به نیت محمد خان بن کوش
 که نیت به به هفت من به نیت نادر شاه به نیت خرابه
 من کلاست **آباد** بود چون نیت و در نیت
 آن امر به نیت روز **۲۷ صفر** حرکت کرد و به نیت
 خود رفت در عرض راه خرابه را نیت کرد در راه دست
 کلاست نیت به **شاهجان آباد** میردند بر گمراهی و با خود
 بر بعد از خرابه روز علی محمد خان و علی محمد خان
 و خان با خان و تر علی خان و دیگران مجموع **بسیار نفر**
 امراء و منصب داران که از میدان هکت فرار کرده بودند
 و محمد خان بن کوش که بدون اجازه در خانه خود نیت بود
 به از دست عزل شد و نیت و نیت و نیت

کنده هفت و شش سره سلطان با عدل و داد پادشاه سپه
 بنام نادشاه خدا که مکه و مدینه و سایر کربلایین و سایر
 برادران و نصیران فرستاده بودند ازین برافتنه
 بودیم بعد از آن هم محمد خان ترکمان برادر کارزنده
 سپه و بی و شاه و کارکنان اسفند سزید را محفل کرده
 و جواب نامه حضرت مسلم را با تخریب از ائمه این راه خوار
 فیما بین حاصل شد و قدری کفر غریب بود و بعد از این
 حرکت کرد لرغین و همراهِ کرمال تهره بودیم چنانچه
 و گرفت از آنجا که تهره را پس بود قیام نصرت و فرود
 از شرق قبل بیوال تهره حاصل کرده چون حضرت
 بمکه حرکت مسلم را منع یافت و قدری است با قیام در آنجا
 و انتقال برادران تهره حرکت داد و در محفل فرود
 آیین حجت و هجرت در نمود بعد از آن بیوال تهره

شاه جهان آباد ایم ما تا زمانه و جواهرات و سایر نصرت
 سه هفتین بنه و ستان را بنظر ایشان عرضه داده و بطریق
 نمودیم حضرت مسلم را برادران اسفند را قبول نمود
 بقربت و فرط محبت و به مدخله نیز که فزاده **کویکان**
 و با تمام سزیده **لر خان** تفرقه کرده دست و پاچ بنه و ستان را با
 و اگر از کرده ما را و این مدخله که از پرده تهره
 و از برادر برادر که هر منر شود تمام مالک داشته در منصب
 رودخانه **اتک** و **آب هند** و **نالاسترود** را که شبه است
 رودخانه بنه است **سیر پیاد** و صفات ایالت **کابل**
 و **نخین** **کوهستان افانسان** **هزارهجات**
 در بنه ها را **قلعه بکر سنگ** و **خدا داد** و **اراض** و **بنده ها**
 و ساکن جوکیها و بلوچها و غیره بانضمام ایالت تهره
 قلعه **ام** **قریه لرغین** **سوالی دکورا** و **غیره از**

میزد بنی به اندازه مایل است درجه و هجده آنرا ایتام دارد
 و این هجده مانع کار قرار نمی دهد و حمایتی از آنها ندارد
 بر میورد مگر آنکه کثرتش را که قبل از این است نصف
 است بانه یا نصف است باندون می رود پنج ساعت نصف
 است باندون بر فاصله و بیرون میراند نماز او بسیار کم شده
 اغلب **بله** و نماز معمول است و اگر تا کم شود و او را زیاد
 است از نماز غفلت می کند و باندون خود بیشتر که بیست و پنج
 دارد و یک فرجه آب فاقه بخیر دارد یا بیشتر هر چه
 پیش در بدست و بر ۴۴ میزد و اگر در مجلس ۴۴ هم نماند پس
 سیرانه به بیخام یا بعد از احوال عرض خود را بگوید سال قدری و تقیم
 مراجع و باس قدری را بجهت خود تقسیم می شود و در هر روز
 صاحب منصبان به پیروی من درجه و یا در تمام و عارف
 از سبزه بخیرند بر او از ادغام تمام المراف ملکت با درگاه

میرت خود اوست با جاسوسان و المراف دارد و کفایت
 بخیر بعد از هر امانت و نه بکنند گمانه است
 که **مکلام** سنه سنه فعل او است که مراغب اعمال را
 هاتم برده و آنچه را ثبت که پنج امرش به حضور این صاحب
 منصب می گذرد و بیرون زمانه هاتم که هر ماه با بیرون **مکلام**
 هر وقت مدغم باشد روزانه هجده مرتبه در تمام
 اطمینان میزد مراجع در تمام مقررات این فرست است
 تدفین فرست و مجازات است بفرست اوست این تیر
 ذوق ۴ ده خلع حکم را از تقسیم رعیت و حال خیانت درین
 مانع میزد اوست بسیار من المانع است به خصوص نسبت
 بر بازگشت که با در دست نموده و هر چه فرست کرده اند با دست
 گاه در خیرین حال می کند با وجود این بسیار سخت گیر و لطیف
 نظم است که با که در کتاب خلف بزرگ شده اند قبل و آنرا

که گنای ن کمر است برین گوی ماریت می هر گز به
 یقصر از هر در هر درجه که باشد منجمله و اگر به از آنکه قوت
 کایار به گ کرد که متعلقه که تغیر می شود و قبل از برت
 تقصیر برین آون آ را در خدا انچه در وقت در جنگ
 یا با قوت در حرکت ماکول در سرب و خواب او مثل تغیر از
 است و تمام صاحب مصلحت خود را به بین هر ماریت می هر چه
 او بطور قوت که اغلب دیده شود و بر این سخن در هر
 روز بین خوابه یک با در پیش خود همیشه درین اسب نیز خود
 گمانه گاه در جنگ رفت حرکت و تحیل لازم بوده از همیشه
 پیش افتاده و وقت پیش هدا آورده که اما ترعه او بخواند
 بعد از که در سفر و قوت که در حال است به وقت نیت زمان
 نه به با فکرت که رفع خستگی قوت بود کفایت می کند و بسیار
 رفع خستگی در حرکت قوت به تحیل زیاد آید هر گز نکل او می

بیر طرل عیقه بعد از غذا فرآنگه شوق می شود کینه مرا
 خدمت او پیشه در روزت چاره برت عوض می کند هر گز در روز
 بعیش و لطف من پر داد و بی دانه بعد از خواب آقا ابلیح
 خدمت می رود ما تا قه کار را از خود بر میارد با آنکه در نظر از آنجا
 خود بخدا خوردن و صرف سرب من پر داد پیش از آنکه چاره
 اسبقان سرب من خورد و وقت خود را به کمال آادر و نکل
 هر گز آن در همت خدمت پیش آون نیت یک کلمه از او
 در هر سخن برانه و در اوقات دیگر هم بنامه نما در هم همت
 به نظر با لفت و مرا نسی که دانه به هدف هم فکرتان خود
 بطور محرمیت رفتار نمایند و نظر از اینها سرب او در حجاب
 خفا کرده و در مجلس عمر من با بطور حقیقت حرف زدن فرما کلم
 کرد آنرا به قتل رسانید و گفت این مردمان بی که فوق
 ما بین نادیده و نادیده را من فتنه قابل زندگ میسوزد کینه

در هفت قلمت باد فرس من اینه در بیرون قد ادب و تقوی
از دست من دینم ریاده از هه دانانه در بانی من گز و لی
در فایع فلات ممل سده هفتمین و هفتمین معریه از بیرون
اقوان آتانیست مار نادریه ^{۱۷۳۷} ~~۱۱۵۰~~ سنه زنده بود
و خواجه شریفی که خاندانه صفی خدیو من در زینده و هفت
از آنکه شاه لهما سب گرفتار نه پادشاه اتالیقی من کرد که اول
بمردا به لطف بر قرار کنه و سبقت هفتین دارم که پادشاه مدینه
خواجگ کرد و در آنجا آمد دارم سردار قرون خواجگ نمودن ه
از بیرون که در آنجا آنچه میگونی مقصود جواب داد که مقصود
نادریه خدیو و گفت اگر من هم بره زنی بودم ^{۱۱۵۰} ~~۱۱۵۰~~ پنهان را
من کردم ولی خواجگ دارم با مرد دولت مدافع کینه وجود
رفتند بی زن او تمسکه لهما سب و خواجگ که کینه لهما
هفتین بود و خدیو میگفت از بیرون است چه لطف از خدیو ^{۱۱۵۰} ~~۱۱۵۰~~

از زنی که در سابق ایام قبل از انستار گرفتار بود داشت که
بزرگ او رضا قلی میرزا ^{۱۱۵۰} ~~۱۱۵۰~~ دست از لطفیت میان
قدون بزرگ شده و از سرانجام بتبع به بریتیب رسیده و در
قدون کنه نادریه ^{۱۱۵۰} ~~۱۱۵۰~~ پنهان نایب اللغه ایران
تبر و جم او خراسان میرزا است ^{۱۱۵۰} ~~۱۱۵۰~~ دست و
هاتم سینه و والی خراسان است ولی تکفیر بختار وارد کرد که
بعده اوست تبر بزرگ او و هفت که نایب سباز بود و هفت
به مراجب نایب کشان من کرد بیه مناصب هم کتیب
بیش از مراجب آن منصب بود من دانند و نادریه ^{۱۱۵۰} ~~۱۱۵۰~~ پنهان را
صاحب منصبان بود هفتین من کرد و اجازه داده بود با آن
نست در خواست کنه و باد فکانه بود که اگر تقصیر از بیرون
یا از تقصیر خود غفلت نمید بپوش و گمان بر او است هفت
خواجگ ^{۱۱۵۰} ~~۱۱۵۰~~ رضا قلی میرزا از زنده فرست بر آید او را

ستم داد نسبت بر محبت بر سر نسبت بود افزودن خود
 اودا نیز به ام ولی انما من که اوستا نه الحقا لکن نیست
 که بقدر برقی نادیده در تمام معنی و آنچه هر که کرد
 بطلبی بیجا است و در هر طرف که در زمان بودن نادیده
 در نه و در سایر امور نیز کفایت بی اندازه از بود نزد از هر
 المصداقات حق که از اینان به من رسیده با کمال مهارت تمام
 اندر مملکت را از پیش برد و در مملکت بر آرام و
 راحت نگاه داشت و میان صفات بی نظیر است که حافظه
 عالی از عبادت نیت کمتر خیریت که کرده و گفته باشد باطل
 یا در تمام صفات بی نظیر خود را با هم میزاند
 تمام بر این خود را که نه است خدمت کرده اندر
 و اگر بی جان یا تنهایی کرده باشد باطل است آورد بیک
 یا در نفس تقوی که که نبویست در هر وقت و بیایند

کلمه هر که مهر را بر لب و بد تا مل ادا می نماید سینه ام
 در وقت جنگ نیز او عجب آید در هر زمان کرد که همه زود
 غالب و مغرب را تحقیر می چ و همه اینها تمام قبول خود کرد
 می رسد اگر یک از صاحب مغان بزرگ او از جمله دشمنان
 میان در بود آوستا بجهت روید در رود و او را با برین
 که در دست دارد به قتل می رسد و فرمان را به صاحب
 بعد از او می چ در تمام جنگ و زود خود را متفرق در هر
 اگر چه بیاید در بعد قرن است زلفش در هر وقت با برین
 و حال آنکه خبر اسب نیز او کشته شده و کله در آن به خفته او
 خورده است می نام خیر چیز عجب دیگر که ازین مدتی بزرگ
 دیده و سینه نقل کن کار کینه آمل از سر زده بر این
 و بی است قر که نظیر او در هر س بقه کمتر دیده شده هر
 با دانش بول و آدم خای آن غریب از او هر که با این



در حدیث است آورده که کار از او بد مشهور است

و در کتاب دیگر نیز آمده در حدیث است که تقاضای خود را

تا حال کرده تا آنکه در حدیث است که این شخص است و جمیع

انسانه در تاریخ بزرگ و عظمت او و فواید آنست

اندر



